بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله واصحابه و اتباعه
اجمعین اما بعد میگوید احقر العباد علاء بن حسام الدین که مشهور است بمتقی
که این پانزده مکتوب از زبان حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالی
سره مشتمل بر مواعظ و حکم و انواع استغفارات و تشبیهات و اقتباسات
آیات قرآنی و احادیث نبوی و اعتقادات حقانی و بشیر از اذواق صوفیه و خلاصه
ایشان رضی الله تعالی عنهم پس بخاطر آمد که ما حاصل هر مکتوب را ترجمه کرده به ترتیب
نوشته شود مکتوب اول ای عزیز چون بوارق شهود از حدیقه علام غیوب جل
الله نوره همین بیت در خشیدن گرفت و رایحه وصول از مهب عنایات تحقیق بر تشنه
همین بیت دل وزیدن آید و ریاحین انس از ریاض قلوب شکفته و بلابل شوق در
بساتین ارواح بنغمات یا اسعاف لو سقیه تدن هزار دستان ترنم ساز کنند
و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله بر زند و اطیار افکار در فضای عظمت از

نغایت

نهایت طلب را [illegible] شود مطلوب [illegible] [illegible] ضرورت [illegible] کم اند و قواعد
ادرکان از اقدام [illegible] هیبت [illegible] پدید آرد و سفر عزایم [illegible]
ان صدق قدم [illegible] فی مقعد [illegible] بال [illegible] ماند اصلاح
زبان عشق [illegible] [illegible] زبان حال [illegible] انزلتی
منزل الابرار [illegible] المتقین [illegible] ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی در رسید [illegible] فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
[illegible] مجلس مستان [illegible] رسانده [illegible] للذین احسنوا
الحسنی وزیاده [illegible] [illegible] ماندی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ملک ابدی و دولت سرمدی اذا رایت ثم رایت
نعیما وملکا کبیرا [illegible] ای عزیز [illegible] طلب [illegible] والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم [illegible] ویحذرکم الله نفسه [illegible] شایان
[illegible] سبلنا کرده [illegible] ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة [illegible] [illegible] سرمایه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] علی خط عظیم [illegible]
[illegible] [illegible] شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
[illegible] [illegible] ادعونی استجب لکم [illegible] [illegible]
قل متاع الدنیا قلیل [illegible] [illegible] والآخرة خیر وابقی

جمعی برگنبد ما از نسیم قریب ونحن اقرب الیه بین بمشام رسید و نتیجه
قلب از ان دلها بهتر از زاد و مازیاد وخزان قل الله ثم ذرهم در بستان تجرید ولا
تدع مع الله الها اخر ان برگ نشوی و ربایع فصل بهاران الذین سبقت لهم
منا الحسنی و زیدان که بود از سحاب الله یجتبی الیه من یشاء قطرات
فیض و تلبیل فضل باریدن لعاز کنند و ارا ضی ریاض قلوب از نبات
وعلمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین روح از نثار ان رحمة الله
قریب من المحسنین حمله بارور گردد و عیون وصول از سرچشمه عینا
یشرب بها المقربون برودت سرور دریابد و بشیر اقبال ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء بشارتش رساند که الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون مکتوب سیوم ای عزیز بترس از ان روز که یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه واز خانه شده وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بخوض فضولیات
مشغول باشی و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو برو دیده دل در مشاهده
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بگشای و نظاره کن یاد اورش باید
که ندای والله یدعوا الی دار السلام در گوشش هوش تو افتد و از خوابگاه
غفلت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب جناب
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر

قدم به بساط وصلت جهت ساز جان و دل در نازکی با مشمول الطاف
الله لطيف بعباده با هزاران اطباق هدايا الهم براد و پيش آيد
و سپاه كرام امداد و لله جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشكر
اعداي ان الشيطان للانسان عدو مبين فيروزي يابي و از دام هواي
نفس كه ان النفس لامارة بالسوء خلاصي يابي و لمع ... از لطا
يسند ... واتقوا الله ويعلمكم الله مرقوم گرداني و در مرغزار روح تو از خطا بر قدم پا
ارد ... فضاي مسالك فاسلكي سبل ربك ذللا بجناح شوق در پرواز
آيد و از اثمار انس در بساتين ثم كلي من كل الثمرات محظوظ گردد و آينه
سر تو از لوامع انوار تجليات صفت نور گيرد و سر تولج الليل في النهار
مكشوف شود و از روضه ضمير انوار امطار مراحم واثرنا من السماء ماء فانبتنا
به جنات وحب الحصيد سر بر هيچو باغ ارم ... زوجين و احيينا به بلدة ميتا تا انهم
شود و ستاره فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد از پيش تو بردارند و تو
در مشاهده كمال او فرومانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن
العالمين فرو شوي و از سموم هيبت افامنوا مكر الله در گرداب حيرت
سرگردان فرومانی و گاهی از نسیم لطف ولا تیئسوا من روح در گلشن
تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آیی و از علیات وجد نغمه انی لاجد
ریح یوسف برکشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند که تالله

انک لفی ضلالک القدیم چون اشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد
باهزاران نیاز و عجز در خور دست کنند استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین
باد از سر صدق بر خوانند که لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات
ای عزیز بزبان حال گوی که رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل
الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین ای عزیز پیشه ازین تغافل
کردن بحیات دنیا مغرور شدن دلیل سعادت بود بلکه خطاب
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است واز وعید
ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هیچ خوف نداری
واز تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه
نمیکنی واز توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من
نصیب هیچ یاد می آری و از سبب فاما من واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم
هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بند شهوت
بی سامان گی و هوس توبوا الی الله در شو و در محراب وانیبوا الی ربکم توجه
بدان حضرت کن و بکشا ان صدق و اطلاق بر خوان که انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین تا نفایس اسرار وهو
الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیات از خزاین الطاف

ان

ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف کرده و بیک عنایت بشارت ترا رسانند
که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و طلایع صبایح تعرض نفحات
عطر بخش و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون ای عزیز چون شموس معارف
آن مطالع سموات اسرار بر طلوع کند از اماکن قلوب [illegible] ابتدا شروع کرده و اشرقت
الارض بنور ربها از مظلم جهالت او پیش بصایر عقول مرتفع شود
کشفنا عنک غطاءک [illegible] انهام آن مشاهده لوامع انوار عالم
قدس از سر حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار
عالم ملکوت در تعجب شود و سوز شوق سبحان عشق او را در وادی طلب سرگردان
کند و غلبات شوق او را در بواطن قربت انس برد و منادی ان الله لذو
فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم بر نکته سر معیت مطلع کرده و هستی خود
گم کند فلا تجعلوا مع الله الها آخر در دریای نفی لیس لک من الامر شی فرو شود
تا بهر توحید [illegible] امواج غیرت او را به بحر محیط عظمت در اندازد و [illegible]
خواهد که در کناره آید و در گرداب حیرت افتد گوید رب انی ظلمت نفسی
فاغفر لی مراکب امداد الطاف و حملناهم فی البر والبحر در رسد و او را بساحل
لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزاین اسرار [illegible]
محیط [illegible] و [illegible] اشارات و ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد

پس مدامکه فاوحی الی عبده ما اوحی جدا باشد و لقد رای من ایاتنا الکبری
چه معنی دارد ای عزیز چون عنان جذبات عنایت الله یجتبی
الیه من یشاء در ولایت قلوب درتازد و طهواج نفوس اماره را بلجام
ریاضت و مجاهدات فی سبیل الله حق جهاده فرا ضی و مذلل کرد و جبابره هوی در
مجالس تقوی به سلاسل مجاهده درکشید و فراعنه امید را با غلال اطیعوا الله واطیعوا
الرسول مقید کردند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب و من یعمل
سوءا یجز به سزا داد و هدایای رسوم و عادات و قیود اعداد ارکان عشق و لعا ت
را از میان برداشته منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصه صفای قلوب را از لوث شوائب
اکدار و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا کرد و جدا فی ارواح از
نسایم الطاف و من یهد الله فهو المهتد سرای معطر و مروح کرد و صفحات
اوراق سرایر را از نفایس رقوم لطایف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم
کرد و مشکات ضمایر را از لوامع انوار والله متم نوره مرات لوامع شهود
یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال او کرد چون هباء منثورا در هوا شود
و بزبان صدق باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب
اسرافیل عشق و نفخ فی الصور در دمد تا سرها عقد فصعق من فی السموات
و من فی الارض بظهور انجامد و بشیر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد

هوا ایشان را

وایشان که از مخلصان دهد و بعلیین بمقعد صدق واصل شود در رضوان با بشارت
بشری کم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم را بگشایند سلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین و ایشان گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده
واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر المومنین
ای عزیز یکی از عالم غرور رفتی فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم
بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم
یاد آورتا کار بوی از نفحات بستان روح وریحان وجنة النعیم بمشام تو
رسد وجرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک بکام تو
برند و دقایقی چند از حقایق لقد جاءک الحق من ربک بر تو مکشوف گردد
استماع سخن نقص علیک احسن القصص از انبیا بشنوی و آنگاه
گاهی کان با استماع نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون
از غایت شوق در طرب آیی و گاهی از صدمات سطوات آیت فاستقم
کما امرت و من تاب معک سر در مراقبه حضور فرو کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا
بحبل الله جمیعا چنگ زنی و گاهی از فقرات آیت ما النصر الا من عند الله دل را و بیرون
و گاهی درد بلای خوف سنستدرجهم من حیث لا یعلمون تن و مستوی و گاهی
بر بساط ان ربکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدایق فمن کان یرجو لقاء ربه نزهت
فلیعمل عملا صالحا برچینی و از انهار و لکل درجات مما عملوا ... اخلاص

و از عرفات نماشی برو و ظل سدره ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین آتش دار زمائده نعیم و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوان
و از منادی فصل ندا البشری بشنو که یا عبادی لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون
ای عزیز چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد
لذائذ نغمات الست بربکم را یاد آری و شکران حالات قالوا بلی تذکر کند
عندلیب هجران باد تا از حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشد و بربط کرد ترانه
اشک روان و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم را نوا تلقی کیرد و طنبور نوائی بنوای
بینوای انما اشکو بثی و حزنی ای باهنگ و صبر جمیل رود اشت کند بر فات
جذبات شوق بر فضای سموات سایر حیاتان ندا در دهد ان هذا لرزقنا ما له من
نفاد ای عزیز رکه از رود و دواعی شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله اعتراض کن و از مواطن غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
بیرون آی و در صحبت اهل سوء که فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله پرهیز و از
منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یان للذین
امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش استماع کن و بر تلبیه ایحسب الانسان ان
یترک سدی از خواب غرور بیدار شو و از مقامات اهل بصیرت که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله خبر باز پرس و از برای کعبه مقصود از سر قدم ساز و در
انقطاع و تبتل الیه تبتیلا بار از بحر سر فلک بسدم فذرهم بار احل تفویض و افوض

امروز این الله با قافله و کونوا مع الصادقین بهشت فراز مسالک رسیده حادث دنیا که انا
جعلنا ما علی الارض زینة لها چون بگذرد و از سر مهالک فتن که انما اموالکم و اولادکم
فتنة بسلامت بگذرد و از منازل هیچ مسالک بدین ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ
الی ربه سبیلا را پیش و بلسان اضطرار که امن یجیب المضطر اذا دعاه تضرع
و زاری بر خواند که اهدنا الصراط المستقیم تا بشیر عنایت قدیم الا ان اولیاء
الله لا هم یتون لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آید بشارت تحیت سلام قولا
من رب رحیم پیش آید و بر جنبت نصر من الله و فتح قریب سوار گشته
و بجنابت نعیم خانه فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شود و نسیم عنبر فصل از
هر طرف در وزیدن آید و از فلک شراب محبت با بدی ساقه غیب گردان
رشته شهود ... ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برگشته
و سلام النقاب شده و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباجه فلما تجلی ربه للجبل
اطناب دهد و ... طرعون ابصار رسانیدن جلالت و خر موسی صعقا باز یابد
و از ... شاهدات وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ... بنحو معروف
آید و بنهان حال باز که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف
ای عزیز تا چند اضطراب بر خاک تیرگی و از سی بسجده باز
الخبیر
حضرت شباری بوستان عیش تو هرگز از بنا تا سر طرب سر سبز نشود
و نخلستان امید تو بغیر جنان مراد بار نیاورد و اعضاء صبر با وراق رضا

ریاحین انس قرابت قرب که وان له عندنا لزلفی و حسن مآب سرسبز
نشود و بکمالیت نرسد و عندلیب قالب بنغمه شوق در ترنم نیاید و ماهها
نوا را با شخصه انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الالبان با تملق
پرواز نشود و از فضایل لاتمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه چشم رنگین هرگز بر دو مقعد صدق عند ملیک مقتدر
نرسد و از اثمار انهم ما یشتهون عند ربهم هیچ بر نخورد و از بستان والله
عنده حسن المآب بوی بمشام او نرسد و از گلزار نعیم لهم اجرهم عند ربهم
و هو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ بر خورداری نیابد ای عزیز فروغ نور
صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس و شموس
عین الیقین بر افلاک سیر بر برج استوار شود که والشمس تجری لمستقر لها
ظلمات وجود بشریت ظلمات وجود بشریت در ضوء انوار لمعات
نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر یولج اللیل فی النهار ظاهر
گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور نقاب از پیش بردارد لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو
مبین در معرکه فاتخذوه عدوا با سباب خویش که زین للناس حب
الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و اشارت
از صدق حال بر زبان اضطرار باز گوینده و یضیق صدری ولا ینطلق

بسان و با هزاران عجز و خواست گفتند که فاعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین بانف و عنده
مفاتیح الغیب ندا کند ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون امداد عساکر
وان جندنا لهم الغالبون با اعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و خاتمه
انا فتحنا لک سیوف انا لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام نرفع درجات
من نشاء در برکشد و بر لشکر اعدا حمله آرند و آثار فهزموهم باذن الله بظهور
انجامد و اخبار نصر من الله و فتح قریب منشور گردد و صدای وحی حال ما در رد
کند قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
یکی از کارخانه المال و البنون زینة الحیوة الدنیا بیرون آمد و از
کارگاه شغلتنا اموالنا و اهلونا آواز در صحن ... ارکان
غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم با همه مستمعان بیرون برو اسب طلب را در میدان
شوق در تاز و گوی سبقت که والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان
استعانت و استعینوا بالله بجای آر اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم
المفلحون در رس پیشا بیک دولت و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم در رسد بشارت چنین رساند ان الله بالناس لرؤف رحیم و امروز
ثمره قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو اهند چون تو امروز نکو نیات

ان اطلاع یابد در جان از سر شوق از سر قدم سپاری و سبل السلام بهدا
صراط ربک مستقیما رایش کبری و قصد نزهتگاه ولهم جنات تجری من
تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلدلهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق
کریم خبر از بشری مبشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد
و از مملکت دار السلام رضی الله عنهم و رضوا عنه خبر باز گوید و کسی که و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود و گوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون ای برادر چون لوامع انوار الله نور السموات والارض
بر مشکوة صفا بر لامع شود و در زجاج طلوع آثار آن جمله نورانی گردد که المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری هوا رق کسوف یوقد من شجرة زیتونة
لا شرقیة و لا غربیة و لمعات یکاد زیتها ویل فکرت که یکاد زیتها یضیء فروزان
گرداند و المسالک حیرا بر نجوم حکم و بالنجم هم یهتدون سراسر حلیه مزین شود انا زینا
السماء الدنیا بزینة الکواکب و آثار حضور از افق نور علی نور سر بر کند و بر
اوج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل و لیالی واللیل اذا یغشی
والنهار اذا تجلی بخشد ریاحین ذکر از نعیم و المستغفرین بالاسحار به حرکت آید
و بلابل انس کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون بنغمات اوان آهنگ
بر زند صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء در دمد و شموس
معارف از افق من یهدی الله فهو المهتد طلوع اسرار لا الشمس ینبغی

لا الشمس ينبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون بظهور
الجامد وتعاقب عناصر اسرار ویضرب الله الامثال للناس والله
بکل شیء علیم از خفا اشکال مکشوف و بیان کرد ای عزیز
چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال که الیوم اکملت لکم دینکم در رسید
خورشید نیم روز در تدارج معارج اتممت علیکم نعمتی عروج نماید بوارق
انوار و رضیت لکم الاسلام دینا درلمعان اید و نغمات المن یشرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه در شده عظام لقد جاءک من ربک
بعین الیقین مشاهده شود و بعد این نفایس اسرار الله خزاین السموات
والارض اطلاع دهند و بر دقایق حقایق وفی الارض ایات للموقنین وفی
انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند و رموز و اشارات اینما تولوا فثم وجه
الله عزمیت بخشد دراوج فیض نصیب برحمتنا من نشاء از مهب الله
لطیف بعباده به بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن اید
واشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون با وراق شهود
دائما تجلی همه سرسبز بار ور گردد و شمایم وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
از مراوج حسال والله ذو الفضل العظیم در مسال دیده دل جاری شود و مخزن
اجلال ایمان حسن بر دهد که ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمن ودا و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف

علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان از دیار بلدة طیبة ورب غفور با تحفه
تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد ابواب جنان وصول باز کنند
دایه و نعیم رضی الله عنهم ورضوا عنه پیش کشد و بگوید لکم فیها ما تشتهی انفسکم
ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم   ای عزیز قلب سلیم باید تا برسد
فاعتبروا یا اولی الابصار را اطلاع یابد وعقلی کامل باید تا دقایق اسرار سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم درک کند ویقینی صادق باید تا شواهد معرفت وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم را یعنی قلب بینا و دواعی
وصول که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان
بجان مستقبل شود واز رد اجوبه افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
از خواب غفلت ویلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار گردد و بعروة الوثقی ما لکم من
دون الله من ولی ولا نصیر چنگ درزند و بر سفینه ففروا الی الله سوار شود ودر دریای
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مرواریدوار غواصی فرو رود و اگر گوهر مطلوب
بدست افتد فقد فاز فوزا عظیما واگر جان در طلب برآید فقد وقع اجره علی الله
برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه ومظهر نور رشده ونور رحمته سیدنا
ونبینا وحبیب الهنا محمد وآله واصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا بی حد و مر خالقی را [illegible] راه دین و دنیا [illegible]

آفریننده [illegible] الشاکرین [illegible] المحمود [illegible]

او را با او نام محمد و صلوات مر او را که این [illegible]

[illegible] و معنی [illegible] السالکین [illegible]

زمرة العاشقین حضرت [illegible]

[illegible] قدوة السالکین و العارفین [illegible]

والمسلمین حضرت [illegible] السعود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رسیده بود [illegible] سعادت [illegible]

نیز بسبب هدایت ما بشارت سالی از انفاس آن حضرت قدس الله سره العزیز
از راه کرم و عنایت عظمی فرموده بودند که ما را اهل سنت و جماعت که
متبع امام همام و مقتدای انام امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه باشیم
تقلید آن بشارت سهل رسید که موجب یاد آوری این رجاست فقیر را سبب
شد و حال آنکه راسخ الاعتقاد بوده از جهت اعتقاد مسائل زمره حنفیه
با فهم و حفاظت بعدم حصول سوء ال الشأن من بعد اشتغال بسبب دلیل
پناه ارشاد و دستگاه قدسی سعادت حقیقی
ادای الحق الی مورده المستحقه مرشد الانام فی مناهج دین الاسلام
مقتدای اکبر که تابع امام اکبر است رضی الله عنه در رد مذهب و بیان آن
بیان کرده و مقرر مسئله را مضمون به تحقیق رسانیده تا علما و مشایخ از درویشان
امام الائمه که بنای اهل سنت و جماعت متفق است بر وی پای بسته
بمناهج مرادات ایشان و رعایت متابعت سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
و جمعیت حاصل گشته بودند که اگر سهوی یا نسیانی بنظر آید به
مقتضای المعفو ... مامون معمول گشته بود ... فرمایند

این توحید و الحمد لله [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سمیع و بصیر است ... صفات حق تعالی تمام ازلی ابدی است
ایشان هم ازلی است و ابدی اند و صفات ایشان ...
عالم است حق تعالی بصفت ازلی و قادر است بقدرت خود که صفت
ازلی اوست متکلم است بکلام که صفت نفسی خود که صفت اوست در
ازل و فاعل است بفعل خود و آن فعل صفت اوست در ازل
و قول مخلوق است و حادث است و فعل الله تعالی غیر مخلوق است
و قدیم است ... فاعل ... و صفات حق تعالی در ازل قدیم اند
و غیر مخلوق اند شخصی که گوید صفات حق تعالی مخلوق اند یا حادث اند
یا توقف کرد در حکم قدیم یعنی حکم نکند باینکه صفات قدیم اند یا حادث
اند یا شک کند در این مسئله برابر است که ...
یا ... پس آن شخص کافر است ...
... و در مصاحف مکتوب است ...
... و در دلها محفوظ ... است ...
... قصه ... الفاظ ... و بر زبانها مقروء ...
از حروف ... مسموع ... نبی صلی الله علیه و سلم ...

و این حروف مفردات و مرکبات در حالات مجعول شده

و لفظهای ما به قرآن مخلوق است و صداهای ما به قرآن قرآن مجید را خوانند

نقشهای ما در قرآن شریف را مخلوق است به جهت آن که عمل ما و نوشتن

ما از جمله افعال عباد است و فعل مخلوق است و حادث است

قرآن به معنی کلام الله تعالی که نفسی است غیر مخلوق است و قدیم است که حلول

نکرده در مصحف و غیره [illegible] انبیا باشارت چنانکه

ذکر کرده الله تعالی در قرآن مجید از اخبار و آثار حضرت موسی و جمیع انبیا صلوات

الله علی نبینا و علیهم السلام و از فرعون و امثالهم تماما کلام الله تعالی قدیم است

و غیر مخلوق است [illegible] کلام موسی و فرعون [illegible] کلام سایر اشیا

و [illegible] و نقشهای [illegible] مخلوق است و حادث قرآن مجید کلام

الله است از روی حقیقت نه از روی مجاز پس قدیم است [illegible]

شنید موسی کلام الله تعالی را و کلم الله موسی تکلیما حق تعالی

تحقیق بود الله تعالی خالق و متکلم در ازل و نبود کلام موسی بل [illegible]

تحقیق بود الله تعالی خالق در ازل پس [illegible] خلق چرا که

که علم مخلوقات ما بعضی از علم ذات الله تعالی بسی ما و علم حقیقت چو دیگر حق تعالی را
با این صفت صوری نبود صفات حق تعالی با صفات ما در واقع اند که خلاف صفات
مخلوق بی کیفیت است و همچنین به الخطاب شنوا است و بیننده است اگر چه عقل و نقل بسی
زیست الله تعالی میداند اشیا را و کلیات اشیا را و جزئیات اشیا را
و ظاهر اشیا را و باطن اشیا را با علم قدیمی که ازلی است از لب ابدیست
نه چنانکه علم ما یان که میدانیم اشیا را به آلات و تصور صورتهای که در ذهن ما
مطابق خارجها بیها حاصل آید و قادر است الله تعالی نه مانند قدرت
ما یان زیرا که قدرت او قدیم است و بی دوز بالذات و بدون آلات است
و ما مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی از اشیا و لازم با آلات و مدد کار
می بیند حق تعالی نه مانند دیدن ما و شنود نه مانند شنودن ما زیرا که ما
می بینیم اشکال جسمهای و رنگهای مختلف را و میشنویم ما به آوازها و کلمات موقوف
را با آلات که پیدا کرده شده در اعضا مرکب و حق تعالی اشکال را
و الوان را و صور مختلفه را بنظر ازلی خود می شنود آوازها را میبیند و کلمات مفردات
و مرکبات را سمیع خود که صفت ازلی او است بدون آلات و بی

چنانکه گفت حق تعالی که کلمات [illegible] صورتی [illegible] از حادث است

[illegible] حق تعالی [illegible] کلام [illegible] از [illegible] مخلوق

[illegible] حروف و الله تعالی [illegible] بدون [illegible]

الست [illegible] حروف [illegible] ذات [illegible] حروف مخلوق

است و حادث شد [illegible] و الله تعالی غیر مخلوق است

و قدیم است بالذات الله تعالی شیء است یعنی موجود است

است و صفات است و نیست مثل اشیا مخلوقه از روی ذات و صفات

و معنی بودن حق تعالی شیء نه مانند اشیا اثبات وجود ذات است [illegible] جوهر

جسم و غیر عرض و غیر جوهر [illegible] اشیا [illegible] وجود [illegible]

از حق تعالی [illegible] منزه است [illegible] لا شریک له [illegible] ذات [illegible]

صفات نیست [illegible] و نهایت حق تعالی را نیست ضد و مانع

و [illegible] نهایت و [illegible] نهایت [illegible] حق تعالی را

و حق تعالی را [illegible] است و [illegible] الا [illegible] ذات و صفات

او است کما ذکر الله تعالی فی القرآن [illegible] کل شیء [illegible] الا

وجهه [illegible] ید الله فوق ایدیهم [illegible]

بر اسلام تعلیم داد یعنی [illegible] تا [illegible] صفت [illegible] یعنی که صفات

[illegible] نمودند [illegible] گفت [illegible] چنانچه [illegible] خلق که [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] که [illegible] یعنی [illegible] است [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] جهت [illegible] است که [illegible] حق عبارت از [illegible]

حق است با نعمت یعنی [illegible] گفت که [illegible] صنع [illegible] است

متعبد یعنی دائما [illegible] صفت [illegible] از [illegible] صفت او [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] صفت [illegible] معرفت [illegible] داشته [illegible] یعنی العزیز [illegible]

الله [illegible] غضب حق [illegible] در رضای حق تعالی دو صفت

از صفات [illegible] پیدا کرد الله تعالی اشیا را [illegible]

که [illegible] باشد [illegible] چنانچه حق تعالی در قول [illegible] است [illegible]

خلق [illegible] یعنی اشیا را [illegible] یعنی [illegible] است [illegible]

اصل ان [illegible] مخلوق از غیر [illegible] بود والله [illegible] عالم [illegible] اشیا

[illegible] اشیا را [illegible] که [illegible] کرده است اشیا را [illegible] اراده خود و علم

[illegible] علم خود [illegible] پس علم حق تعالی قدیم است و بعضی متعلق ان علم

حادث [illegible] مثقال ذرة فی الارض

2591

و الیه اشار بقوله ... [illegible] ... الذی کتاب مبین ... [illegible] ... شد

و ... [illegible] ... شیعه ... [illegible] ... اقوال ... [illegible] ... و ... [illegible]

اول ... [illegible] ... ثابت ... [illegible] ... کتاب ... [illegible] ... شود

... [illegible] ... است ... [illegible] ... اشیا را ... [illegible]

... [illegible] ... موافق ... [illegible] ... آنکه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... از آن ... [illegible]

... [illegible] ... شد ... [illegible]

... [illegible] ... تمام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علم ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... شده باشد ... [illegible]

... [illegible]

پیدا آمده حق را [illegible] از آن تا کفر و انوار ایمان [illegible] شد

ایشان را قابل ایمان و واقع شود [illegible] عطا و احسان [illegible] از آن خطاب

گردد حق تعالی ایشان [illegible] اراده و [illegible] تکلیف [illegible] ایشان [illegible] امر کرد ایشان را

به ایمان و طاعت و نهی کرد ایشان را از کفر و معصیت [illegible]

[illegible] به فعل خود [illegible] اختیار خود و [illegible] خود و اقرار خود [illegible] و [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible] نصرت حق سبحانه [illegible] او [illegible] ایمان

آورد [illegible] که ایمان آورد به فعل خود و اختیار خود و اعتقاد خود و اقرار

خود به زبان و تصدیق به جان موافق امر الله تعالی [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] کما قال الله تعالی [illegible] فطرة الله التی فطر الناس [illegible]

[illegible] علیه الصلوة [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] آدم [illegible] ذریات آدم [illegible]

[illegible] آدم [illegible] آدم [illegible]

خطاب کرد ذریات آدم را به قول خود الست بربکم [illegible]

[illegible] ایشان را به ایمان [illegible] کفر [illegible]

اقرار کردند جمیع ذریات آدم [illegible] بربوبیت و وحدانیت حق را

[illegible] ایمان [illegible] یولدون علی فطرة

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

و تصدیق قلبی چنانچه ثابت است [illegible] بود و [illegible]
شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نکرده است الله تعالی [illegible] [illegible]
ایشان را باختصاص [illegible] ایمان و کفر فعل [illegible] یعنی به اختیار اختیار
ایشان را [illegible] به [illegible] [illegible] میداند الله تعالی شخصی را
که کوشش کافر در حال کفر او [illegible] ایمان [illegible] الکتاب کافر میداند
حق تعالی العبد را [illegible] در حال ایمان او [illegible] علم و صفت یعنی [illegible]
دار ایمان [illegible] علم حق تعالی متغیر نمیشود جمیع افعال عباد [illegible]
ایمان [illegible] کسب ایشان است بسبیل حقیقت و نسبت به
[illegible] بطریق مجاز [illegible] اختیار ایشان است [illegible] فعل ایشان
به اختیار [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افعال عباد است موافق اراده [illegible]
[illegible] [illegible] داخل [illegible] تمام افعال
عباد است از خیر و شر [illegible] ایشان است به اراده حق تعالی است و
[illegible] حق تعالی است و [illegible] حق تعالی است طاعات
تمام [illegible] ثابت [illegible] الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول [illegible]
حق تعالی است ان الله یحب المتقین و [illegible] رضای حق تعالی است [illegible]
[illegible] رضی الله [illegible] و علم حق تعالی است [illegible]

زشت بود از قضای حق تعالی و از تقدیر حق تعالی است [illegible]
و از علم حق تعالی و قضای حق تعالی و تقدیر حق تعالی و مشیت حق تعالی است
و نیستند بمحبت حق تعالی چنانچه آیه قرآن مجید و آیات ان الله [illegible] لا یحب الکافرین
و نیستند معاصی به رضای حق تعالی و به امر حق تعالی چنانچه در کلام مجید وارد است ان الله
لا یامر بالفحشاء [illegible] جمیع انبیا صلوات الله علی نبینا و علیهم [illegible]
از صغایر و کبایر و قبایح مانند قتل و زنا و لواطه و سرقه و قذف [illegible]
و غیر آن از جهاد و ظلم و فساد و [illegible]
انبیا صلوات الله علی نبینا و علیهم قبل ظهور [illegible] نبوت [illegible]
رسالت و ولادت و [illegible] محمد رسول الله [illegible]
الله علیه و سلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف [illegible] بن
[illegible] بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن
کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
[illegible] حق تعالی است و بنده [illegible] است [illegible]
و تعالی است و [illegible] شرک [illegible] کرده است
با الله تعالی [illegible] گاهی [illegible] و تکلیف شده است
صغیره و کبیره را گاهی [illegible] افضل الناس بعد وجود حضرت رسول
ما صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابوبکر صدیق ابن ابی قحافه و بعد ایشان
حضرت عمر بن الخطاب و بعد ایشان حضرت عثمان بن عفان [illegible]
[illegible] علی [illegible] رضی الله عنهم [illegible]

[illegible] ان الله لا يغفر [illegible] ثابت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] صحابه [illegible]

[illegible] کبیره گناه باشد [illegible]

معصیت [illegible] ثابت شده باشد نباشد

[illegible] کبیره [illegible]

[illegible] کبیره [illegible]

[illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible]

[illegible] از دنیا [illegible]

[illegible] است ان الله لا يغفر ان يشرك به [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیئات [illegible]

پس باید که عقیده بر این باشد که [illegible] به [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] احسان [illegible]

[illegible] فضل و کرم [illegible]

[illegible] از کمال [illegible] این [illegible] تا [illegible]

[illegible] معجزات [illegible]

[illegible] خارق عادت [illegible]

[illegible] روایت [illegible] از اخبار [illegible]

[illegible] خوارق [illegible] این خوارق را به معجزات [illegible]

[illegible] کرامت [illegible] آیات [illegible]

این خوارق را [illegible] حاجات [illegible] استدراج [illegible]

[illegible] سنستدرجهم من حیث لا یعلمون [illegible]

[illegible] استدراج [illegible]

[illegible] وجود [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] صفات [illegible]

[illegible] افعال [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] است و تصدیق [illegible]

[illegible] اجمالی [illegible] انبیا و اولیا [illegible]

[illegible] تفصیلی [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] فرق [illegible]

شود [illegible] مستشعر [illegible] شخصی بود اند که
از [illegible] خدا [illegible] کرده [illegible] سر ایمان
و [illegible] صفات [illegible] معروف [illegible] متعدد
خود [illegible] وصف کرده است [illegible] صفات ثبوتیه و سلبیه در
کتاب خود [illegible] قرآن مجید [illegible] است لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
نیست مانند کسی [illegible] عبادت [illegible] عبادت [illegible] اهل
از عبادت [illegible] عبادت کنند [illegible]
السعدا [illegible] عبادت [illegible] عبادت [illegible]
مستوی [illegible] موصوف [illegible] الله
والرسول [illegible] غضب [illegible]
[illegible] متفاوت [illegible]
زیبا [illegible] صفات [illegible]
[illegible] است [illegible] فضل کننده
[illegible] کننده است [illegible] بعضی [illegible]
خود [illegible] است [illegible]
[illegible] گناه [illegible] استحقاق [illegible] زیاده [illegible]
خود [illegible] گناه [illegible] فضل خود خواه [illegible] شفاعت [illegible]
و شفاعت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] گناه [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]

و [illegible] اطفال مومنین [illegible] بعد [illegible]

و موزون [illegible] بر [illegible] است و [illegible] قیامت

حق است [illegible] و قصاص در میان ارباب [illegible] در روز قیامت حق است

و حسنات [illegible] ظلم [illegible] علیهم و

[illegible] حسنات [illegible] السیئات [illegible]

[illegible] است   حوض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حق است

[illegible] حق است   جنت و نار که موجودند الیوم یعنی قبل [illegible]

[illegible] نیستند و فانی نخواهند شد   عقاب الله حق و ثواب الله

فانی نخواهد شد [illegible]   الله تعالی هدایت میکند [illegible] الایمان [illegible]

[illegible] فضل خود [illegible] گمراه میکند [illegible] از عدل خود [illegible]

[illegible]   و اضلال الله [illegible] عبارت از خذلان است [illegible]

این است که توفیق نیابد بنده برای [illegible] است [illegible]

و [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] قاطع [illegible] سلب میکند الایمان را [illegible]

[illegible] میکند [illegible] ایمان را با اختیار خود [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] الایمان [illegible] سلب میکند الایمان [illegible]

[illegible]   [illegible] شکر [illegible]

[illegible] حق است   [illegible] حق است

[illegible] عذاب [illegible] است [illegible] قرآن را [illegible]

[illegible] تعبیر کلام و اسماء کرده [illegible] در زبان [illegible]

در صفات حق تعالی عزت و اسماء و صفات [illegible] است [illegible]

[illegible] جایز است که [illegible] تشبیه و [illegible]

[illegible] غضب الله [illegible] از آیات [illegible] الله تعالی [illegible] از [illegible]

[illegible] است [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] حق تعالی است [illegible] است

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] است [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible] مذکور [illegible] آیة الکرسی

[illegible] مذکور است [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible]

ایات [illegible] غضب [illegible] است چنانچه [illegible]

[illegible] احوال [illegible] [illegible] صلی الله [illegible]

چنانچه [illegible] لطف [illegible] عصمت [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] حق [illegible] صفات [illegible] اسما و صفات

[illegible] اسما و صفات [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] عالم [illegible]

ابو طالب [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابراهیم [illegible] فرزندان [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عارف [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible] حق [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴

کتاب کومل

35

این کتاب کومل

این کتاب کومل

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنای بسیار و حمد بیشمار مر محبوب ازلی و معبود لم یزلی را که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق حدیث قدسی اوست و تجلی پاشی حب ظهور گلستان مظاهر
[illegible] کمال [illegible] و نور [illegible] هر جانش [illegible] نسبت کامل [illegible] رسید [illegible]
بجلوه دست فیض تام اشیا را [illegible] برق شهودش بر دل مقربان تافته و از خورشید [illegible] جمال
محجوبان [illegible] یافته آن خالق [illegible] تعالی شأنه در کل شئون غیر
از او پیدا نیست هر جلوه او [illegible] اهل نظر است دل مرده بود آنکه [illegible]
و درود نامحدود غیر معدود بر مظهر اتم که لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] شأن او
[illegible] طهور [illegible] فیضان [illegible] علم [illegible]
[illegible] صبح صادق است که در انوار نبوی صادقین گشته [illegible] فروغ آفتاب
عشقش کام روشن دلان داده هر که از او آگاه از حق آگاه و در فنا [illegible]
فروزان آفتاب [illegible] چراغ داد حق جوی محمد از نور نبوت [illegible]

37 / 2

و همین صفت ... دولت را چون محبوب ازل شد جلوه ... جمال خویش را گرم شد
برای نمایش [illegible] آینه ساخت و در آن آینه عکس جمال خویش انداخت و عکس جمالش با صد جلوه
سر به صورت محمد [illegible] احد در جلوه مرآت احمد چو گفتم عین نور ذات احمد
الف در میم خود را کرد پنهان ز میم [illegible] افزود کمان [illegible] دریا [illegible]
محمد نام زد نقش قدم را [illegible] انگشت این پرده یکبار احد گردد [illegible]
[illegible] ذات پاک اوست هر چند [illegible] تشبیه [illegible] و بر آل اطهار و اصحاب [illegible]
[illegible] منور [illegible] سپهر صفا [illegible] آن [illegible] حدیقه اصطفا [illegible]
[illegible] رضی الله تعالی عنهم اجمعین [illegible] خاندان [illegible] سلسله
دودمان رسالت [illegible] محبوب سبحانی ابو محمد [illegible] عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی
رضی الله تعالی عنه و ارضاه [illegible] ذوق و نغمه شوق [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] افضل الصلوة و اکمل التحیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عاشق معشوق صورت معشوق عاشق سیرت [illegible]

بحسب کمال با ضمیر آتشکدهٔ علی در کار جواهر جان بخش در کار بر روی راه هدایت
و ارشاد و سبیل طریق سعود و سعادت سیدی و سندی و مرشدی قبلة الوالد کعبة
المراد مولانا محمد فخر الدین الملقب من النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم محب النبی
آنکه با سخن هم بستم از لخت جگر بگسستم شیرهٔ جان را در زبان سازم مشغول
و مصروف فقرهٔ انتظام در بیان بعضی احوال برکت اشتمال ایشان در رشتهٔ نظم در آوردم
و آنکه امیدوار از افضال جمال محبت مآل ... هم که مراتب مذکوره انتقضیه ... شیخ
از خوارق عادات آن صاحب العبادات نیز بعد تقریر و تحریر مسطور آرم و این نسخه
را مسمی بمناقب فخریه ساخته بر موجب پنج باب گردانم ارادت
باب اول در احوال کرامت اشتمال — دوم در اطوار عادات
سیوم در کرامات و خوارق عادات باب — چهارم در سفارش
نیز انقطاع آن ... او بالمع — پنجم در طور تربیت و بالله التوفیق
و هو الرفیق باب اول در احوال کرامت اشتمال والد شریف آن نعم
المولود حضرت نظام الدین اورنگ آبادی است از نسب حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی سره العزیز
او را از سه هزار مرید زیاده بود و اکثر مریدانش صاحب حال و کمال حق
که از یکی احیاء موتی هم صورت گرفته اصل وطنش بورت
از انجا بقصد انصرام بقیه تحصیل علم وارد شاه جهان آباد شده

درهمین تقریب سعادت ملازمت حضرت شیخ کلیم الله رضی
الله تعالی عنه دار فناه دریافت روزیکه بدرجه مبارک رسیده جناب
عالمیان مآب ایشان مشغول سماع بودند و در هیچ اعتبار موافق شرایط
نبود و چون آن وارد سعادت نصیب دستک زد
حضرت شیخ یکی را از مریدان اذن استطلاع فرمود او نام نامی
و احوال گرامیش دریافته بعرض رسانید فرمان در آمدن شد حاضران پیش
کردند که در محفل اجنبی در مجلس سماع در شده اینجا نیست بر زبان حق
ترجمان گذشت که این مرد عزیز اجنبی نیست پس حضرت نظام الدین
را اندرون آوردند در حضرت شیخ شرف تعظیم و در سلام سعی الاکرام شرف
بخشید و از ارادت پرسید چه آرزو دارید التماس نمود لب تشریف تکرم زده
و بر مورد قبول جا یافت و اجازت دوام صحبت بفت زبان
حضرت شیخ چنین معمول بود در بعض اوقات که در ذوق و شغفی و سکر
و شورشی و در مریدان آنحضرت معاینه بود و منجب بود روزی
بود که یکی از مریدان شیخ کبیر یحیی المدنی قدس الله تعالی سره العزیز
که ساکن مدینه منوره بود از جناب شیخ معزی الیه رسید و شیخ نظر
از جوش دل است و بجوشش آمد حضرت اعلی را ذات در هر مرتبه
کمال تنفر از مردم بیعت اخذ نموده گاهی ملاحظه نظر نمود و بود استغفار

گردباران آگاهی دادند از آن دم خاطر شریفش نیز با ظرف غیبت که
موی سر اعتقاد آمده داطوار او دم نهاده پیشش گرفت و از این عند
اختیار ساخت روزی وقت مساعدت کرد و بعضی الامور مربوط شد
با دنیا تنها جهره آرا شد حضرت شیخ چون الف برخاست و چون با
سر و روضه رحمت روان شد آن سعید ازلی نعلین شریف که
سطح افلاک فرشش است پیش پای شیخ فرسا آورده نهاد
حضرت شیخ بنگاه عنایت دیده فرمود که توجه بکسب علوم باطنی
اولی داشتن در تاریخ این احسن القول آن قرین حسن محبت
باین بیت زبان را مترنم ساخت که سر و دم تو و پایه خویشش
تو وا فی حساب کم دنیش را چون شیخ کبیر شیخ المدینه در زمان تخصص
باین مرید مراد و کلیم طور داد وصیت فرموده بود که نیک اختری
نظام الدین نام باین شکل و صورت بشما خواهد پیوست و در حین فوت
الی الله این بیت خواهد خواند که نسبت ما اوست از شیخ الکاملین
بدست بیعت ستانی که مصداق مظهر ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم بود دستش بگرفت و چند گاه
در صحبت کثیر البرکت داشته مرشد کبیر معین الدین فرمود و از آنجا
رسیده فیض رسان خلق الله گشت جد مرحوم راقم عفی الله عنه او است

نظام الملک اصفهانی نیز از رشحه صحبت آن ظل الهی داشت
شرافت دولت آثار خواجه کامکار خان که یکی از مقربان و خلفای
آن درگاه بود نسخه رشک گلستان ارم در احوال کرامت اشتمال
آن سامی با کمال بیمثال نوشته است و نام آن احسن الشمایل کرده
اگرچه آن یکی از هزاران طالبان را از مطالعه آن بهره‌ای و ذریعه وثوق شود
و احقر هم پاره در مثنوی مسمی بتحریة النظام آورده رضی الله تعالی عنه
در زمان شاه و والده شریفه از خاندان عالیشان سید سند سید محمد
بنده نواز گیسودراز است و از اخوات نسبی جده حقیقی این کمترین
[illegible] اسکندر [illegible] تولد [illegible] در سنه
[illegible] هجری در بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد است
چون [illegible] آن [illegible] از تاریخ [illegible] نیز [illegible]
[illegible] شریف حضرت شیخ کلیم الله [illegible] شاه اسحق [illegible]
[illegible] خاص برای این [illegible] مولد فرستاد و [illegible] در
تهنیت [illegible] غایت [illegible] اکبر [illegible] بقبله المعتقدین نظام
الملة والدین [illegible] مخدوم زاده را [illegible] مسمی بفخر الدین نمود و بلفظ
[illegible] باد فرمود و بشارت کمال و مالکیت [illegible] فرزند [illegible] میمنت
لزوم او در شاهجهان آباد و تنویر [illegible] فواد هدایت و ارشاد داد

برنگاشت   در سن هفت سالگی در عالم رؤیا فیض دارین از جناب
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بدست آورد و در خارج
بآن دست دستگیر عالمیان موجود یافت و در آن زمانی در اندک روز
آن بزرگ آثار نمود باطن از جمیع مشاغل شده فرمود که ای فرزند تنها
نباید خورد چنانچه بعضی از آن از دست فرزند سعید الست گرفته کام
بخشش کام خود گردانید و بقیه را فرزندان همه عنادل رسانید این خبر
دردمان را مانند ولی [illegible] خود بیدهشت و آینه سان مقابل ایشان شده
چشم عنایت بروی آن آبروبخش عالمیان می‌گماشت مجذوبیه صاحب
کمال در آن بلده مبارک سکونت داشت اکثر اوقات بزیارت
آن قدوة الاولیا میرسید و [illegible] روزی جهت
[illegible] کند آنحضرت فرمود که ممنون الطاف شمائیم لیکن [illegible]
[illegible] این برخوردار بکارها گرفته است [illegible] در حقیقت آن گلستان
محبوبیت صاحب حال و کمال بود و [illegible] که حضرت قبلة الکاملین
ایشان در تعین [illegible] اسرار داشتند کم کسی بران آگاهی میداشت برادر
[illegible] حقیقی ایشان که غلام [illegible] اسمعیل نام داشت و با مور دنیوی مشغول
بود مرید خواجه کامگار خان فرموده بودند و برادران خورد آن بزرگ [illegible]
[illegible] بیعت آنحضرت خواجه [illegible]

عرس شریف حضرت صاحبزاده والا قدر بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی
و وصل بعد الله لقای حضرت احدیت نصیب شد و در آن وقت قاضی که
نسبت خویشی بجناب داشت حاضر بود مشار الیه امر کردند که فرزند محمد
فخر الدین را حاضر سازند قاضی مذکور باستیقبال نغمه ایشان را آورد و سینه
مبارک تو را بر سینه او از آیینه ایشان ... مانده و نعمات بلیغه را
بطریق ایشان فرموده بود بر روح پرفتوح متوجه عالم قدس شدند و جسم شریف
را امید و بطرف آن در نیم بخود ... واین واقعه دو سه که ... ایشان در
چون سال دور بود ... مقبره منوره در خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی
هستند زیارت میشود و هر سال مجلس عرس شریف ترتیب یافته
و جماعه کثیر و جم غفیر فراهم می آیند ختم ... قراءه و جعل الحمد شود
ذلک ... الا ... یقولون من ... و ... بعد از رحلت
آن هادی المسلمین حضرت مرشد زاده و مرشد آفاق کمر همت بجهت حصول
مرتبه فضلیت بسته در محنت شبانه روزی سه سال تحصیل علم تمام
فرموده تبحر عظیم بهم رسانیدند و بتشریف العلماء امناء الله والنظر علی
وجه العالم عباده قامت عظمت آراستند بعد از آن اشتغال
بریاضات شاقه و مجاهدات بلیغه نموده تا هشت سال لیلا و نهارا مستغرق
شده و مشاغلی که دست عقل از ادراک آن کوتاه باشد ورزیدند

با بیم فقیر لیکن فقیر از حق جل و علی که به یاران بوده بودند از کمال عقل دانا
و فهم فرزانگی طور ظاهری از قبیل لباس جدا مانده و گفتگوی مهذبانه
چنان وضع بسیار نموده که ظاهر بینان از جاده اعتقاد قدم بیرون
نهند و از طریق حسن ظن دور افتند یکباره مخالفت شده و با اجتماع اهل
اندازه اوقات شریف نشوند چنانچه همچنین بود که نساء و زنان سلاطین
دار سلطنه محفل آرای تشییع بودند و احباب پشت دست به دندان
حسرت گزیده دست افسوس می مالیدند و اکثرت متوان و مصون
بوده که کار شوق بسر انجام میرسانیدند و برای همین بدرد دارها به نساء
صحبت نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ مغفور راقم [illegible]
و همت به چنان اوقات بسر برزند و فتح کشته و تشیر زنها نموده
و هوم و دنگی در آن حالت بیدا شنفتند زبان مبارک میفرمودند که
تمام شب تا پاسی از روز در خیمه بسیار کوچک که آنرا بزبان هندی پال
گویند تنها به بیداری مشغول میبودیم و سه پاس دیگر اشتغال به امور
ظاهری میفرمودیم اما در کار خود مشغول بودیم و کسی اصل کار را واقف نمیشد دیگر
آنکه بنا بر بعضی اشغال تا چهل روز یک جامه بیر میداشتیم و دم منصب
شده پیرهن مینمودند که مدام تبدیل لباس شد عکس چه سبب دارد ما نه
پیش نیاوردیم سبحان الله زهی قناعت و همت نیز زنهار [illegible]

گذشت بادشاه اکسیر صحبت والاقتدار که گاه گاهی طالب و همراه هیچ
هیچ ارزان میداد و ما را بصحبت پیش آمد که سوای شما اینجا کسی این علم
را داند و هیچ بکار نبود بنظر مرحمت آنچه که از من بیاموزید و یاد گیرید
که در دنیای فانی اعتماد بر زندگی نیست اگر من نباشم نباشد که این علم
هم نماند ما قبول نکردیم و نقلی از کلام کرامت نظام مسموع گردید
گذشت شاهان لشکر تسخیر قلعه کشیدند و در حوالی آن ما رسیدیم
گردی حیات از دست او سلامت بماند و بعضی بنا این عهد لشکر را
بهمان محل فرود آوردند و ما موافق معمول اندکی از لشکر کنار برای خودی
علیحده نشستیم بعد از مشغولی قدری دراز کشیده بودیم که دیدیم مار گیسته
قدری سبز رنگی بهر آلوده با عجب شوری از بالای درختی چنین پیش
روی ما آمد بمجرد دیدنش فرصت آن ندادیم که شنیده آواز برسانید
تنها رسید که پیش ما بود از تمام شد و پرسش کردیم القدر گردید که چطور
بیان نامحدود بغایت گشته شد آخر آنچه معلوم شد احوال بوده
میگویند که اینجا هم علامت آنی بود که توی حضرت حافظ الملیات
خوشنما رفع آن بلا و حفظ بندگان خود از شر او منظور شد این منظور بود
با این تقریب دیر اینجا بود مگر چه حق خود میکند کار جهان نوشته در
خاصان خود بنیاد آن دست بیان و دست اوست

هست ایشان بیا کاشف هست او هست آنچه دیده شد او نیابد تحت قبابی
لا یعرفهم غیری محض در شان این صاحب حوصله است که چه بحر عظیم
در کوزه گنجانید و چه آفتاب عالمتاب در پرده نگاه داشت نظم

حسن و قد رعنا بتو میسر شده و بس | وین شان دل آرا بتو میسر شده و بس
یارب نمکم چه ادا که در سی | ای شوخ همین ایشها بتو میسر شده و بس

زیرا که آنحضرت الهی تا امروز حقیقت این خزینه در اخفا بود و در خاطر خطیر آن
مبذول عنایات و مخصوص التفاتات خویش ثمره مذکور ده اند چنانچه و
اسباب آن خاطر خواه را مهیا ساخت و بعد از آن که دفع رسالتی
بندگان خویش از آن گنج شایگان منظور نظر سعی افتاد موجب آنکه آن
پیش آورد که آن بندگان و آن ها شان از فرط محبت اندکی سراغ
بکمالش بردند و در اظهار پاره ای به منزله ادب کشیده باز قدم نیاز
پیش آمدن گرفتند آنحضرت چون ایشان را دریافتند دست
از آن صورت باز کشیده مراجعت به خلوتخانه فرمودند و این بستر
صورت نگار به نیمه آن شنید که صاحب کمال از خلفای حضرت قبله
الکاملین نظام الملة والدین است مکرر مقتضای دلسوزی و خیراندیشی
بمواعظ مودبانه بخدمت آنحضرت زبان عقیدت بیان گشاد و آنحضرت
در آن ساعت جواب او را تمام ندادند و طرز اخفائی که داشتند ادا نمودند فرمودند

که بشیر از لوازم بشریت حاجتی دعایی باید کرد که حق تعالی بخشد می باید
مایل ورزد آنچه نسبت به موقوف اغراض خود باید زود بی نیازی باشد [illegible]
کاران در حق [illegible] بخاطر عاطر آنحضرت چنان رسید که درهم کنند بقوت باطن نسبت
نسبت او کردند چون آن مرد بزرگ از اهل کمال بود از کار ایشان
آگاه شد و بعد از مدتی پیش آمد و گفت که آن روز جسارت این بیچاره [illegible] طلبی
بود و [illegible] که چنانچه دل میخواست یافتم [illegible] موصل شما که مقصد در افنا گو
که در خود را باین درجه پوشیده بعد از آن نسبت مسلوب را عاید
او فرمودند آنحضرت [illegible] از آزاد [illegible] و خوش شد [illegible]
مردم [illegible] آن مرد [illegible] ظاهر کرد و [illegible] از حبس [illegible] از زنجیر احضا
بیرون آورده و در پنهان [illegible] دیگر روز [illegible] که مردی خوان یکی از ارباب
حیا [illegible] بود از ترس وزرا [illegible] پناه باین درگاه عالم پناه
آورده آنحضرت او را در علفها پنهان ساختند چون وزرا [illegible]
سراغ [illegible] آمده [illegible] شدند آنحضرت فرمودند
که حاضر است بجویید چون مقدور آنها باین جسارت [illegible]
بازرسند اما در صدد آن میبودند که چون او از اینجا برآید انتقام گرفته
و بعوض کشته [illegible] نکنند [illegible] آنحضرت که [illegible] حلمت [illegible]
الهی بوده [illegible] فرموده که محافظت تو [illegible] مشغول باید

الّتی باشیدی والا اذیتی بمن آوردن باتباع امر او در جنبری بار او ارشاد رشد
بود چند روز حالی برو غالب آمد و کارش بجذب کشید آنگاه او را
از دولتخانه برآوردند حالتش چنین بود که هر لحظه میکرد حالتش
متغیر میگشت در هر چه از زبانش بر می آمد صورت وقوع می پذیرفت
مردم بسیار معتقد او شدند و عیاشش از میان از بلده خجسته بنیاد
برآمده برای سرانجام غرضی بجای دیگر رفته بودند چون در آن بلده طیبه آمده
و تامل را یافتند اراده هلاک او کردند چون اکثری معتقد او بودند
آنها را از زینت او باز داشتند و آنها هم دیدند که فقیری بجذب
صاحب تا نیر شده است دست از عداوتش کشیدند و آن گروه مغایرت
با آنحضرت داشتند هم معتقد او گشته ارادت پیش نهادند و روز بروز
شهرتش در افزایش آمد آنحضرت دیدند که در تمام ملک دکن مشتهر
شد خواستند که بجای دیگر عزم فرمایند و سترحالت آنجا ر... ...
در بیمان بکوشش حق پوشش ایشان این مصرع در این نمار رسیدند
که ... بند بگسل باش آزاد ای پسر و در شعبه از روح پر فتوح حضرت
خواجه خواجگان معین الملة والدین سنجری قدس الله تعالی سره العزیز نیز ایمای
بحضور خدمت در ... ده حضرت دهلی شد ناگاه بجز باد و نفر یکی غلام دیگر
چاکر مثل ماه با فرزندان با پیاده بچوجو بر پیاده بیرون آمدند و جوان بودی

نقل باستسعاد اعانت الهی بعزم دیار سفر کرده و تا رسیدن بدار الخیر اجمیر
هیچ منزلی نبود که در آن وی طرفه از موارد غیبی و خفایات لاریبی پیش
نمی آمد و خرق عادت بخواهش ایشان صورت نگرفت چنانچه بعضی
از آن در شجره انتظام آورده شده و در اینجا هم مرقوم میگردد که آنحضرت
را در لباس طرز خاصی بود جامه بطرز میپوشیدند و زر [illegible] دستار
هم از آنچه معمول است بیشتر و کمربند هم از همه دراز تر و بالای آن مذهب تر
و مجال احدی نبود که مثل آن لباس آرد یا مانند آن لباس دوزد
یعنی اختیار این طرز بهم گفته بودند چنانچه درویشانه در دکان فقیرانه بر
داشتند چون بدهی نزول اجلال فرمودند پیرزالی صالحه دوید و گفت که
ای فرزند کجا رفته بودی که در هجر تو تمام سوختم و آب گرم نموده برای
غسل مهیا ساخت و طعام نصیب پیش آورد بعد از غسل پوشاک که
حاضر کرده بعینه بطور پوشاک آنحضرت بود ایستادند که من همه دوخته ام
تا اگر قبول فرمودند و شکر ترک آن نکنند و با آن پیرزال فرمودند که ما پسر
نیستیم آری در شکل او هست به باشیم تو در گمان او در حق ما اسراف مکن
او گفت که اگر چنین هستیم باشند من بخوشی دل خدمت بجای آرم یقین شد
که از غیب است و هم در منزلی بتخانه بود قریب آن فرو کش فرمودند بهندو
ایشان آمده نفسم یاد کرد که فخر الدین نام کدخدا است که در اینجا فرود آمده

آنحضرت فرمودند عقیده در کار است بود که با این [illegible] پای چوبین

بشنید و بپای مبارک افتاد و گفت که از برای خدا چشم من روشن شود

آنحضرت فرمودند که ای نیک بخت ترا این حرف که آموخته است من مرد مسافر

سیاحی هستم مرا با این کارها چکار گفت از مدتها باین حالت گرفتارم

از شبی که در خواب پیغمبر را دیدم چاره خویش جستم او وعده داشت که عهدی با

خواهد بود که وقت شفای تو خواهد آمد آنوقت چشم ترا بصر خواهد کرد

امروز گفت که شفا دهنده تو فخرالدین نام دارد و همینجا فرود آمده است

پیش او برو و حال خود عرضه ده بدان موجب بخدمت شما حاضر آمده ام

والا من از شما و نام شما چه آگاهی داشتم خواجه چون حد او وقت را بوا

[illegible] گاهی

[illegible] گویا آنحضرت چون دیدند که با مرادی است عزت شد

[illegible] دست مبارک بر چشمش بردند و مردم چشمانش روشنی تمام یافت

و آنحضرت همانساعت از آنجا روانه بیشتر شدند که مبادا شهره بیشتر

گردد این احوال را رفیقانی که همراه بودند پیش مردم بازگفتند و

آن حضرت را اینمعنی ناخوش آمد و بسی از این قبیل بود و بعد طی منازل و

قطع مراحل سمع خیر بدار الخیر اجمیر رخت اقبال افکندند و [illegible]

[illegible] مشمول عنایات حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز

کردند و متوجه بدار الخلافه دهلی شدند و در روز مسعود بدرگاه جهان پناه حضرت
خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس الله تعالی سره العزیز گشت
و روز چند آنحضرت وارد واقف شدند شب افتاده بود و در روز دوشنبه نقیه شدند و بود
و ضابطه آنجاست که بعد از نماز شام در را قفل نمایند و استحکام
نمایند بامداد میکشایند و شبانه اگر سلطان عصر هم بیاید وا نمی کنند
آنشب ضرورتی دامنگیر شد که چند بار والاطوف عادت در بیابان گشت بودند
و آنحضرت همان وقت سعادت زیارت حاصل نموده بودند و مسجد
متبرک آنجا معتکف شدند محمد امان که از آنجا یا انجا اند با ایمای روح پرفتوح
حضرت خواجه سرفراز بیعت گشتند و الیوم از جمله خلفای اجلاء اند و از آنجا
تشریف ترخیص یافته زیارت مزار متبرک حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی قدس
الله تعالی سره العزیز و از آن محل مرخص و مشرف بچنین آستانه درگاه ملائک سجده گاه حضرت
سلطان المشایخ محبوب الهی نظام الملة و الدین گردیدند و دل مشتاق را از بار
آن معصوم المشتاقین خورسند نموده بدولت زیارت حضرت عارف بالله
شیخ کلیم الله رحمة الله علیه استسعادت کردند خبر از مکان آنحضرت
نشان از بعضی فرزندان حضرت شیخ به پایان محبت پیش آمده و دو سه روز
باکناج تمام مهمان داشتند بعده آنحضرت در شهر جامع مسجد خوبی بکرده رخصت
و آن مکان بعد از بن کلیم رعنا رشک گلزار شده و در آن محل بیشتر شغل ...

درین سنین و ازینها که سررشته بیعت بهم منضبط بود مخدوم مشار و مولانا مظهر الله الصمد
حضرت میرزا محمد فضل الله الصمد نیز در همان مقام شرف بیعت دریافتند
و حافظ محرم و حافظ قاسم و میرزا اعلام حسین اکبرآبادی و میرزا حسین هم
در آنجا متوسل بودند چون شکایت بیعت میرزا حسین به ممنوعات
که میرزای مذکور در فنون سپاهگری یکتای روزگار بود و ذات مبارک
که جامع جمیع فنون و علوم بود درین فن بسیار رسا نیز داشتند رابطه میرزا
با ایشان محبت بود و ملاقات میفرمودند میرزا به پای خود از دل بود ملکوت
نوشته بود که مرا رغبت بیعت به ایشان است اگر از فرقه درویشان صاحب
کمال معلوم شما باشند اطلاع باید داد تا بخدمت ایشان رسیده مشرف شود در جواب
میرزا نوشت که بمراد نرسند و تو کار جهان میکاوی حضرت مولانا فخر الملة والدین
ابن حضرت نظام الدین اورنگ آبادی که شهره ایشان مرشد اند
درین زمانه زیاده بر ایشان کیست این خط را چون میرزا بحضور پرنور حاضر بود
رسید میرزا همانجا مطالعه نمود چون اسم مبارک را خواند استفسار کرد
که با حضرت جناب فلک اقتدار حضرت نظام الدین اورنگ آبادی
والد شریف حضرت بوده اند ارشاد شد که بلی من فرزند ایشانم بمجرد
استماع این سخن میرزا بر پای مبارک افتاد و در جناب ... واقعه
که گذشته بود خواسته و التماس بیعت نمود آن حضرت قبول فرمودند ...

همچنین ما و شما آشنایی دیرینه است و ما مردی سپاهی پیشه ایم امروز
شما را چه روی داده است که جوهر نهان میگوید میرزا خطرا [illegible] خاص
درآوردند تا چهار آنحضرت با میرزا در حجره خاص تشریف فرمودند [illegible]
و آنحضرت از الم استسقا و میرزا از شوق زار زار گریستند بمرتبه که آواز بگاه و
بیرون رسید مردم گفتند که مگر از اقربای میرزا کسی فوت شده است و این خط
ما هم رسید که میرزا بارها [illegible] و حضرت [illegible] او از روی
ترحم و غمگساری بکار میفرمایند آخر بعد بر آمدن از حجره
تقسیم شیرینی بیعت [illegible] انتظار شده سنه یکهزار و یکصد و هفت
دیگر [illegible] بود که آنحضرت بدولت و اقبال داخل شاهجهان آباد شده بود
[illegible] ده برسالی در آنجا ماندند متوجه زیارت [illegible] حضرت [illegible]
مسعود گنج شکر قدس الله تعالی سره العزیز شدند و پیاده روان گشتند
در آن سفر سوای مولانا نور محمد دام ظله السامی و یک غلام [illegible]
داشت دیگری در رکاب فلک انتساب نبود در قصبه سونی پت [illegible]
طرف امام ناصرالدین [illegible] الله تعالی [illegible] پانی پت نواب [illegible]
سید جلال پانی پتی [illegible] زیارت شاه شرف بوعلی قلندر قدس
سره العزیز [illegible] و در [illegible] از کف پای مبارک [illegible] بود
[illegible] پای آبله [illegible] بوصف [illegible]

صدها مرحبا [illegible] از نوشیدن صهبای شراب از خم او کرامت

العقد آنحضرت با بوتی کرایه کردند لیکن سوار نشدند و همچنین تا منزل

مقصود با بوتا کرایه مینمودند و از [illegible] و بورها بنده را اکثری یافتند سوار میفرمودند

و خود همان پیاده میرفتند و صاحبان کرایه از مولانا نور محمد دام ظله می‌پرسیدند

که این مرد چه کسی است که زر کرایه میدهد خود پیاده میرود ایشان

میگفتند که از [illegible] مزاج و صاحب شوقند ما را مجال دم زدن نیست

در لاهور بزیارت میر محترم الله نقشبندی که سلسله نقشبندیه بحضرت

شیخنا شیخ کلیم الله جهان‌آبادی قدس الله سرهما و سایر مزارات مفاخر

شدند و از افغانستان یک تسبیح از سبب خریده همراه گرفتند چون بجا

[illegible] رسیدند بعد از زیارت در حجره که قریب روضه است و تفصیل یک

نیم در [illegible] دو [illegible] حال [illegible] تنها مشغول می بودند در آن حین عبد السبحان

سلمه غفر الله له در آن حین صاحب سجاده بودند هرگاه بملازمت ایشان

[illegible] فرمودند تسبیحها را هدیه تحفه پیش [illegible] که حال چنان بود که

شیخ عبد السبحان مرضی کشیده نقیه بودند [illegible] تسبیحهای

ولایتی برای دفع آسیب افغانست داشتند و بهم میرسید صاحب

سجاده خیلی خوشنود و معتقد کرامت آنحضرت شدند و اخلاص

تمام بجا خدمت بهم رسانیدند و غلام مرتضی [illegible] و اکثر مردم بعزیمت

عزم شده بعد چندی در پای اقامت داشته باز متوجه به دار الخلافه شده
بیت المبارک از انجا بار رکاب سعادت پیوسته بود زهی خوش
نصیب اکه شرف جاروب کشی آستانه مبارک که [illegible] رسید و غیر خاتمه
بحضور آن جان جهانیان یافت غفر الله له روزی در عرض راه همونا ناگاه
تامل اسی می فرمودند که درین ایام بهر طرف دکن تشویشی بخاطر میرسد
آخر در همان نزدیکی خبر رسید که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ
عم احقر که فیما بین حضرت صاحب و ایشان ربط جانی بود در محاربه شمشیر
داده خود سعد الله خان از دست عبد النبی خان افغان که پرورده ایشان
بود و در عین رفاقت با مخالف ساخته غدر کرد شربت شهادت چشیده
بعضی شهر دهلی را بقدوم شریف مرحوم زینت بخشیده بار دیگر ایام
در کتهره پهنبل که در اشده و [illegible] بنا کرده والد مغفور احقر که برادران
در روز [illegible] واقعه جلوس فرمودند پادشاه و در [illegible]
استقبال نمودند بعد شهادت عم مغفور حضرت والد مبرور از جناب
[illegible] صوبه داری دکن [illegible] مستعفی شده لشکر بیرون کشیده بودند
و برای زیارت بارگاه جلایق پناه حضرت محبوب الهی رو آورده بودند
و بنده هم در رکاب سعادت ایشان حاضر بود حضرت صاحب در مسجد
نظامی در مکان شاه عبد الله که از مقربان جناب [illegible] بودند

دریجا مذهب کشش قدان آستان عالیشان گرد از صحن دل خود میرفتند
تشریف شریف از زاینه داشتند قبلگاه فیض ملازمت دریافته
خیلی مسرور و شادان شدند و آنحضرت دران وقت بعنایت تمام
این کمینه غلام متکلم بودند سن احقر دران هنگام هفده سالگی بود لیکن
از حفظ قرآن شریف و تحصیل علوم معقول و منقول فراغ یافته بودم
آنحضرت از تقریر بنده خیلی بشاشت میفرمودند سبب این عنایت
بعد از حصول بیعت معلوم شد که از آن خود میدانستند و مربی این
غلام بخدمت ایشان حضرت محبوب الهی اند رضی الله تعالی عنه چراغ
عرفان بشعله افشانی دل کرم آنحضرت از سر نو در ممالک افروخت و آوازه
عشق بگری نگاه نشه ریز ایشان بار دیگر بجوش آمد   احوال اکابر
سلف که از روی کتب معلوم میشد و شمه ازان در مشایخ این زمانه
مبرهن نگشت و دانشمندان عهد را گمان آن بود که این حالات
در گذشتگان گذشت و اکنون معدوم است اما از ملاحظه حالات
آنحضرت بوضوح انجامید که الحمد لله احوال اسم باقیست سینه ها گنجینه
حقایق و دلها معادن معارف گشت خفتگان بیدار و بیهوشان هوشیار
گشتند بیخبران با خبر و بی اثران با اثر گردیدند دلمردگان زنده دل و
زنده دلان بسمل شدند بازار عشق و محبت الهی گرم شد و دریای ذوق

5702

و شوق موجها رو میخانهای دل با لبریزی ساغر چشم از باده اشک
زینت گرفت و داستانهای سفینه از شعله افروزی ناله رونق پذیرفت
زخمها را لبریزی درد چاشنی داد و رگها را نشتر نگاه لذتی
رسانید سپندها در مجمر برقص آمد و پروانهها گرد شمع گرم وجد شد
نغمهها در منقار بلبل برنگ آورد و ترانهها در رگ سازها شورش
انگیخت فلک بعد عمرها بهوش رسید و زمین را
بعد مدتها نکو بیک باز سرخاری هر سنگ دلی بطور تجلی چنگ زد
مهر شمع مجلس آفتاب را نعل در آتش کرد نقش ما لطف
گرمی را شناخت و نبها فقد حسنکی را دانست صدای العشق
گردون بچید و صدای آشکر بمغزها در رسید و ماغها بوی انس
شنید و نوشتها بحرف محبت آرامید اگر چه حب ...
محبوبست اینجا محبوب برهنمای حب آمده تقاضای طلب ماندهٔ مطلوبست
اینجا مطلوب طلب آموزی ساخت هر کس آن تماشا بنشست ساز زد
بلبل دل زمزمه آغاز کرد در هر جا شور جنون شد بند ناله سنجان فلک
زنو لشد ولوله شد ولوله شد ولوله شد تیغ زن حوصله
در سنگ سنجان زال کردن ناشنافت آه بکر آسوی گردون نشتافت
باده شوق از خم دیناگذشت عاشق بخود زسر و پا گذشت ...

نفس شعله جواله شد تا بلب آمد دل و تخاله شد دل شده
پروانه و بیر بریز شد شمع بسم آتش بکار می زند صد جگر از آتش
دل آب گشت نور بعرج آمد و کباب گشت ماه لقا برده زرخ
بحر گرفت بزم طرب رونق دیگر گرفت شمع به پروانه نظر باز شد
یار بعشاق سخن ساز شد تیز نگه گشت تراز و بدل بار رقم زد غمزه
جادو بدل ساقی و مستان همه یکجا شده نیمی زده در شورش و غوغا
شده ساغر و پیمانه زنجانه مست زاهد فرزانه و دیوانه مست
یک عالم باده از ساغر عشق کشیده و یکجا آن بفیض معرفت
رسیده ابواب توحید بر روی بصیرتها کشوده و نور حقیقت زنگ
از آئینه دلها زدوده علم و عشق بر محل شریعت و طریقت بجا آورده و سکر
و هوش در بزم ورده تمکین همگنان اهل استعداد مرتبه خلافت یافته
و ارباب لیاقت بتشریف اجازت مخصوص شده مظهر اتم و مرید مراد
آنحضرت و مقبول حضرت الله و محبوب جناب رسول الله صلی الله علیه
و آله و اصحابه و سلم مرشد آفاق داعی الی الله و مامور از حضرت رسالت
مرتبت خلائق مشغول بحق فارغ از علائق مخدومنا و مولانا خواجه نور محمد
مد ظله العالی که چندین هزار کس نعمت از خوان او یافته اند و لذت از باده
رو چشیده بیشتر اهل فضل و کمال اند که بمصداق العلماء حجاب الاکبر بودی

5992

درسر نشنیده بودند و صحبت ذوق شنیده بودند در گفتگوی حقائق اصحاب
میکردند و بذکر سماع خون میریختند امروز پروانه سان مست وجد شده‌اند
و در خدمت وجود نصب العین ایشانست و در سماع خون خود معاف نشد
جائی نیست که بآواز ذکر جهر نیست و وقتی نیست که ذکر ... مذکور نه
از مریدان ایشان مولانا نور محمد ساکن ... مردیست که بندگی او این
کریمه کافیست ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم و دیگر مریدان بسیارند
خصوصا عبد الله خان ساکن دیره غازیخان که از توصیف او زبان قاصر
و از تعریف او بیان عاریست و حافظ محمد جمال ملتانی علی هذا القیاس
بجمال باطن و تهذیب اخلاق و کمالات آراسته و مریدان شیخ نیز
جماعتی کثیرند خصوصا حافظ خدا بخش که مردیست بی نظیر و قاضی محمد عاقل
با وصف تعلقات دو سه پاس در حجره با قید در خفی میگذراند محو و مشهود
وحدت و تجرد است و کذا حافظ عزیز الله لاهوری و مولوی محمد حسین و حافظ ناصر و عباده
و حافظ عبد الله و حافظ عبد الرحمن و مولوی نور و مقبول که ذکر تمام را
نامه نویسم کتابی ضخیم می باید و از اعاظم خلفای آنحضرت میان عبد الله
... و ظهور الله مولوی روح الله و سید محمد و محمد شمس الدین و سید ... الدین
و مولوی محمد سلیم و مولوی مکرم و مولوی زین الدین و مولوی عبد الله و مولوی
روشن ... و مولوی جمال الدین و مولوی اسماعیل و محمد فتح الله و صوفی یار محمد

و حاجی محمد واصل و سید محمد میر و مولانا میر ضیاء الدین که سی سال است بوده
در سفر و حضر تحفه و تمام جلسه صلوة نشسته و سید قمر الدین مخلص منت
و کل محمد و حافظ سعد الله و شاه مرزا و شیخ محمد امان و مولوی علاء الدین و مولوی
ضیاء الدین و مولوی ابو صالح و میان عبد الوهاب بیکانیری و محمد قطب الدین
شریفی و حاجی خدا بخش و محمد خدا بخش و محمد غوث گرت پوری و محمد غوث
صاحبزاده و دیگر جماعه کثیر اند تا کجا تحریر رسد و مریدان از آن قدر اند که از احاطه قلم
بیرون گذشته اند [illegible] دهلوی همه مشهور اند ذات مبارک
سخن کم و تبسم یا فرمودن بتعظیم که همه خورد و بزرگ یکسان سر قدر داشتن
حتی در از مراتب سید هم فرزندان شاه ولی الله مغفور را از آنچه متعلقه ما
سلطان از حویلی علحده ساخته و حویلی را ضبط آورده بودند آنحضرت بحویلی
مبارک جا دادند و غمخواری فرمودند و حویلی را از جانب سلطان باز نشانان
وا نبیدند و بعز اعزاز و اکرام در آنجا رسانیدند اوقات گذاری بر توکل محض کاشیه
از نذر و نیاز اوف حاضر گاهی چنین [illegible] حضار را بقدر لیاقت
و موجود از بلب [illegible] رسیدن معمول روزی تا اینچنین [illegible]
این منظر [illegible] العام عاقبت باشند [illegible]
و از دست [illegible] بمودن [illegible] ظاهری مریدان و معتقدان بسیار
نا خوش شدن [illegible] مردی تمنای بیعت کرد بغضب خاطر [illegible]

روزی فرمودند که از روزی که در عرس شریف حضرت خواجه قطب الاقطاب قدس
الله تعالی سره العزیز حاضر میشویم مراد دلها بحصول می‌پیوندد اینجا مدد در اینجا
رسیده موافق وعده آن صادق القول مستوی او فرمودند حاضر بود
مردم را بسراغ او فرستاده حاضر آوردند و بعنایت تمام سرفراز نصیب
فرمودند از آن ساعت او را ذوق و شوق و نسبتی و حالاتی که در بیان نمیاید
تحصیل شده در اندک ایام بود چون بمقر شریف تشریف آوردند او را
یک نفس بی دیدن جمال با کمال میسر نبود وقتی او دست بسته پیش
آمده ایستاد فرمودند که شما را از شیخ مقرر کرده اید همان لحظه حالات او
سلب شده و باز بحال نیامد در مجلس مقدم نشستن تا مدتی در نشست و
برخاست و در رفتن با مریدان در شمار یاران مساوات با وجود قوت
جوانی [illegible] دوردست پیاده تشریف میفرمودند از آن بعد قدری بهم
نیکی که گاهی بود سوار روزهای دیگری همه کم بر بودن و در صورت سوار بودن با [illegible]
بودن و لایق بودن و [illegible] اکثر ملحوظ حضرت [illegible] خطابات از اوقات
شریفه موزع شب روبروی مردم نیمه خواب و بعد از رفتن مردم اکثر بیدار
و کتب فوائد و نقول را بر سینه مبارک با نزدیک داشتن گفتگو [illegible]
و [illegible] غمخواری بکمال مریدان و محبان و پرورش مریدان گریه زاری
بیسی که از مریدان بر صحبت حق پیوسته باشند التفات با امور [illegible]

مطلق تقریر نمودند بحضرت ظل سبحانی و امرا و مریدین ثنای قبول [illegible]
نمودند قبول تقریر نمودند و التماس کردند که از من خواهند که درین شهر
باشیم بار دیگر انحراف بمیان نیاید محاسبه در امور ظاهری و باطنی
همیشه در عمل و بندگان درگاه سبحانی درین امر بتقید مامور روزی
جناب سلطانی برای ملاقات آمده التماس تشریف فرمائی تعلیم مبارک
شدند بنا بر خلق کریمانه التماس قرین اجابت نمودند روز دیگر قدم
مبارک رنجه فرمودند ضیافت ماحضر هم در پیش برد بعد مراجعت به سجاده
نشانی سید احمد بالحسن فرمودند که ای سید امروز از دوست صرف
ملاقات دولتمند نمودیم و طعام او خوردیم متبرک چه باشد سید
عرض داشت که حضرت [illegible] فرمودند که متبرک [illegible]
که همین وقت بمیدان دروازه شهر میرویم و شما طعام لذیذ پخته
فقیر النفس [illegible] این فرمودند [illegible] دوست [illegible] از کار
شهر [illegible] در دو تحفه مبارک آمده کار دیدند مذکور
[illegible] درین صحبت بود وقتی اهل عرض عبارت [illegible] در خاطر حضرت شاه
از طرف [illegible] خان مرحوم [illegible] و در حسن اعتقاد مردی بی نظیر
و در سعادت ازلی یکتای روزگار بود بود عرس شریف حضرت خواجه
بزرگ معین الملة والدین رضی الله تعالی عنه شاهانه [illegible] و سرور جراغان [illegible]

6342

سیمین و سامان عرس بی واقفه الوقت هر سال میداشت و بمزارات متبرکه
حضرت خواجه قطب الاقطاب و سلطان المشایخ و مخدوم نصیر الدین
چراغ دهلی و سایر مزارات دهلی هم در اعراس سرانجام تمام میرسانید
و هم وظیفه بخدام ذوی الاحترام میداد و خدمت جمیع درویشان و اکابر
مشهور مثل فرزندان شاه ولی الله مغفور وغیره بوجه احسن بتقدیم میرسانید
و چند سال قبل از وفات خود شرف بیعت بخدمت [illegible] صاحب
دریافته بود بعد از رحلت جسد نعش او را در باغ بنا کرده او که در عوض
کرده بود امانت داشتند بعد از یک و نیم سال برآورده در روضه منوره
حضرت خواجه قطب الاقطاب دفن کردند جسد او بالکل نعش بی تغیر
یافته بود و آن مرد بخلاف پدر خود باشنده درگاه حق نمک حرامی میداشت
القصه کار بجائی کشید و صلاح فوج کشی بر سر او نصب العین
بندگان سلطان پذیرفته در آن حین نیز حضرت پادشاه بجناب
زاده [illegible] رسیده شرف بخشیده قدوم مبارک بقلعه مبارک
درخواستند کرم عمیم مقتضی قبول گشت بعد از صحبت داری
و ضیافت ما حضر صلاح [illegible] پرسیدند آنجناب فرمودند
که ما علاقه با مور دنیا نداریم بجوای استغفار و توبه نمیگوییم لیکن بعد ازین
ما را درین امور معاف دارند و الا از رسیدن اینجا هم معذور خواهیم بود

بضبط فرموده‌اند که تا سلطان عصر بذات خود بامور ملک‌ستانی
و ملک‌داری بسی متوجه نشود و اختیار محبت و شفقت نکند هیبت
هیچ وجه صورت نمیگیرد چه اگر امیری را مامور و مختار و نائب سلطنت
نماید امرای دیگر ناخوش میشوند و سر باطاعت او نمی‌نهند و بعجز
بلیه بر دیگر سلطان میگیرد و در رعب سلطان برکه و مه نمیماند و فوج بادشاهی
که محتاج بان امیر شده او را می‌شناسید و تعلق‌شان از سلطان
منقطع میگردد و در دماغ آن امیر نیز هوای انا و لا غیری یکی بعد دیگر و گاه باشد
که سر ببغی بر آرد و در سلف اکثر همچنین شده است پس اول مقدمه آ
آن صاحب بذات خود مستعد جهانگیری و ملک‌گیری شود دوم
آنست که امرای منصور از اهل اسلام مشند و متینتی بطور خود نورزند اگر مشاهده
نمایند که دو ستاره باشند واجب التنبیه هستند و اذیت مسلمانان
لازمه اسلام هست کفار و تجار ممالک عظیم را متصرف شده خصوصا فرقه هنجار
سکنان که مطیع اهل اسلام هم نیستند و ملک ... را مالک شده اند و سکه
و خطبه سلطان را هم از میان برداشته اند همه امرا را تنبیه فرموده
و در رکاب مبارک نائب داشته به تنبیه آنها باید پرداخت که علاج
مرض دین و دنیا در ضمن آنست این فرموده و مرخص شده و بعد از یک
ازین محلات هم با طعام فقرا و رفتن بخانه اکابر درویشان شهر فرمودند

ملتمس کریم [illegible] که قریب [illegible] دوران در نزدیکان باشید و دام محبت گسترده غریب
نوازی [illegible] مسلمی پروری بمرتبه که در جا فرستاده اند اهل [illegible] و رسیدن
عرایض [illegible] افتادگان اگر از عادت مقرری تأخیری واقع شود خود
مستحیر شدن حتی که [illegible] سر کار [illegible] روز گذشت
که حاضر شده عرض خود دیگر [illegible] برای سر انجام کارهای متعلقه خود
[illegible] فرمودند که از [illegible] پیر محمد نظری آمده خیریت
بعرض رسید که [illegible] مناسبت از جا برخاسته و طلب [illegible]
فرموده بلمعه مهر عنایت از نوشت [illegible] فرموده انعامی نقد
بخشیدند و [illegible] سید احمد ارشاد کردند که [illegible] از سر کار [illegible] رسیده باشد
و به پیر حسین حکیم که از بندگان سرکار است کار تداوی‌اش مفوض گشته
[illegible] باین کلمات [illegible] که میان پیر محمد شما که [illegible]
[illegible] و از فقیر [illegible] پرسش احوال شما تا خیر واقع شد معاف خواهند
فرمود [illegible] بیان شایان ایشان [illegible] سبحان الله
[illegible] الاکرام
[illegible] خود [illegible] از ازدیاد معتقدان [illegible]
خاطر [illegible] از آن [illegible] تقسیم [illegible] پوشیدن [illegible]
بخشیدن [illegible] بعرض رسید که

کرپوستین خاص بنابر دوست فرمودند که دو روپیه اضافه بهای پیراهن

میساختند یاران عرض کردند که گاهی چنین بار چونکه [illegible] نیاز کسب

آشنا نشده فرمودند که درویش را هر چه میسر شد صرف برد [illegible]

شاید نه بطور خود برای ذات خود اسراف کنی باید و از آن اجناس

نذر و نیاز باشد که صرف آن نه احکام اتفاق میکنند و تحمل [illegible] نبرد اکثر

تعلب رسیده و صبح معدوم گشته مواخذه آن مطلق نه بار کتب

سرکار از کتابخانه گم شده و مردم اجنبی برای فروختن بحضور آوردند

و جناب مبارک شناختند و نپرسیدند که از کجا بدست شما آمده

و علی هذا القیاس اجناس و ملبوسات روزی یکی از باشندگان

حضور پوشاک خاص با چاقوی که در کیسه مبارک بود برد بعد چندی

نشان آن پیدا گشت و از ثبات این حرکت بر او شد اصلا بروی ایشان

چیزی نفرمودند بلند خان صوبه ار کشمیر مبلغ یکهزار روپیه نذر ارسال

داشته آورنده خود متصرف شد و عریضه ایشان را هم بسبب [illegible] رسانیده

چون بار دیگر از نوشته خانه کرد مبراین گشت فرمودند فلعت او که در جمع

بگوئید حاج الحرمین الشریفین محمد واصل است [illegible] و بابیا بود از جمع ارسال [illegible]

آمده مختصی اجناس قریب سه چهار صد روپیه مصحوب [illegible] هر سال آورده

بود از محبت را [illegible] مینمی پیش آمد و علی ذوق نامه را بقول الله [illegible] نشنید

و بعد الیوم منه احوال بالعرض رسانیده حضرت صاحب به بشاشت تمام
فرموده که مطلب با یکدست در رمضان شریف هر روزی ارباب علم و دستار
را در طلب ما حضرت تفضل بعید و هر شبی در افطار و تراویح شب قدر که امام ختم
اول شب و یکی از حفاظ از جمله سه کلام الله در تهجد میخواند و شب
بیست و دوم در هر جمعه تسبیح که فی الحقیقت تراویح است و در جمعه امام شب
و بعد ... قهوه گلاب و نبات با شیر جوشیده و در ضمن غسل
کردن بین التراویح با یاران پاشیدن شب بیست و هفتم رمضان
عرب تشریف برده ... نیدن معمول رجب عرب ... شب
تشریف جمیل اعتکاف در درگاه عالم پناه حضرت خواجه قطب الملک صاحب
یا سلطان المشایخ قدس الله تعالی سرهما معمول بود و بعد از ...
نوامی است ... در مسجد ... مقرر شد ... از برکات این شهر
اگر ده ... باشد متوسلین ... کرده رفتن به بیرون شهر ... یاران
شهر با یکدیگر حسب احتراز از خودنمائی ... مقرر
اجابت ... تشریف فرماید ... از جمله هر روزی ...
باشند و هر جمعه به طعام میل نفرمایند ... اول ... دوست
بیرون ... و استغنا ... از خلق و شادی و افزایش برکت
صاحب دولت ... به نیکان ... و مخلصان مشغول

الطاف یکبار دو در مقام وفور تفضیل بود بار رفقای تام نزاکتی که در امور

و در بین کمال لحاظ داشته باشد در تحقیق چه بند باشند ولیکن که حقیقت

بند یافت دیران عمل کرد نیز حالتش بکوشش خاطر مناسب و آنرا

که عمل نکرده بود دیگر نظر بودن ورزد دل یار عدم رضا و انقباض در سلوک

ظاهر فی نمود با سبب نه در امور جزئی و کلی اتباع سنت نبوی علیه الصلوة

والسلام و بندگان نیز درین امر باید که در تقریر و تحریر جواب با مسوده

مسودات بر بندگان لفظی قطعی نه که چنین باید کرد بلکه تا عبارت

که اصلاح چنین میباید روزی با حسن الفاظ منخص به بیان که از زبان

آنحضرت استماع کردم جواب خطی که ازینجا ده است اصلاح بعضی الفاظ داشته

بود با اطلاع مضمون شد که حضرت آنرا نوشت که چنین باید کرد چون مسوده

بنظر انور گذرانیده تغیری در مزاج مبارک راه یافت و فرمودند

که ما چه کس و در کدام مرتبه ایم که حریف قطعی نموده بسیم باید نوشت که اصلاح

چنین میباید ... با سی آشنائی چنان که حد الشت و در ابتدای

تشریف آوری بشهر دهلی ضعیفه بندگی که ... بود قریب بسفر

خود از عالم فانی پسر خود را که میر کلو نام دارد بجناب سپرد و او را

مثل فرزندان پرورده و با وجود ... که آن مرتبه نشده الیوم

کمال اعزاز است و در ... میرزا جانجان مظهر که عمده مشایخ شهر بودند

از دست رود افغان ... شده و از ترس افغانها خلاصه از ایشان
ملا خطه داشتند جناب مبارک تشریف برده نماز جنازه خواندند و
در این ایام سرداران مغلیه و هندو رستمانی که همه مریدان و مخلصان بودند
خواستند که برای نگاهبانی ... جمعیت حاضر موجود باشند هرگز روا
نداشتند و فرمودند که نقل ... حق تعالی است ... در طعام
ارسال داشت از راه فضل و کرم قبول شد روز دوم نیز ... و ... این
... مبادی گشت درجه پذیرایی یافت و روز سیوم
روز چهارم که طعام مرسله ایشان رسید فرمان رفت که ضیافت
سه روز مسنون است الحال موقوف نمایند که درویشان بد آموز خواهند شد
و از کار خواهند رفت ... میوه ولایتی تازه رسیده و بطریق انحاف
برای احقر آورده بعد از عرض احقر رغبت میل نمودن آن کرد دل
بیدار احباب خواست که اول حضرت حسب ... نوشتن نمایند تا بلذت
... خود داده شود بهاوقت بخضور ارسال داشتیم و از عبارت ... آن
تفصیل ... بزرگی خواستم مزاج مبارک بسیار خوشحال شد چند روز
چند ... مید انحاف نمودم خوردنی نیامد و فرمودند که آن لطف دیگر
داشت ... تحفه عالیه سامان احقر ساخته بردند و دستار و ردا و
... هندی ... ایشان خواندن ... مجموعه ارسال نمودم بعد از نماز

مصروراز گشته بود بمجرد از نظر گذشتن بر روی مبارک گرفتند
و فرمودند که حق تعالی جزای خیر دهد خدایی دماغ ما را تازه کرد و دستار را هم
مبارک سبز فرمودند و دوپشه ابکار تشریف فرمودند بعد ازانکه اتفاق
پیش آمد که دانستیم انعام مردم شد و بالجمله عابد یارخان بسرشته
اعتقاد با آنجناب درست ساخته هر روز اطعمه لذیذه پخته می آورد چندی با
نظر بر خلوص اعتقادش قبول افتاد آنگاه فرمودند که هر روز چرا
تصدیع باید کشید او عرض کرد که سعادت درین دانسته گفته
تقصیر هم قبول باید کرد او از کمال محبت غافل از طور مزاج مبارک
از تشنیع دست بر نداشت با یاران فرمودند که عابد یار خان را امکر
هر لحظه در تعب است آخر همچنان شد [illegible] که چه چیز برو بخشت و
چه نفر از لذات نفسانیه لباس شریف در سواری جامه و دستار
و دوپشه و در خانه جبه و کلاه گاه گاه بر کلاه دستار هم و در سرما فرغل
و دوشاله و در ازیل سجیفی و کشاده کفش هم با خود میداشتند
در خورد و نوشش پان و فوفل و برنج و قهوه و شیر و شربت گلاب و قند و نمک
و قهوه گلاب و نبات بیشتر مرغوب و با وجود رسیدن اطعمه لذیذه خوراک
خاص مساوی درویشان و تقسیم اطعمه بمهمانان که همیشه درویشان
معتریرا گفتگو با هر کسی موافق طور او با عالم از علم و با سپاهی

ز سپاهیگری و با مفوض از کمالات علماء الا با درویشان یگانه و از
درویشی نه و از بحث تعریف کو علی باشد شیخ یار ما چون آب
در هر رنگ شامل میشود اظهار درویشی و گفتگو از مسئله وحدت
وجود نمیکند با خوشش نسبت درویشان و مبارک آنکه این امر حالیست
نه قال از من عرفت ربه کمال ساده ذات مبارک کریم و رحیم و جواد و قانع
و متواضع و عاقل و عاشق خوش صورت و خوش سیرت و خندان
رو و دایم شکفته و نرم گو و خوش سخن و خوش تقریر و جاذب القلوب
و غمخوار دلها و حریف و ظریف و متین و مستقل و همدوان و همه
و صادق القول و قانع و متوکل و بردبار و کوچک دل و با مروت و
حیا ور و دولت بخشیده با ناله ساخت و معزز سیم با انکسار
او در صفت بسیار و مشهور از زمان ادا نشود چه جای خامه در بیان و اظهار
گوهر وجودش در همدانستان و در کمپنی در مجلس چند فقره این شکسته
بیان ... سر ... عالم یگانه ... مثل از ... بالصورت
آفتاب عالم افروز ملک از روی سیرت ... و جمع آمد و صفات
... ... نتیجه اخلاق گزیده ... کی عجب نگین ... می
... الف افراسیاب ... سرا ... خسرو
... افزوده ... ... ولایت ...

بجان یا عیشش نسبت مهر عقل مهر جاندانی * بزم عشق شمع دودمانی
عجایب هدیه از مخزن غیب * نقابت شعله از کنز لاریب * باستیلای
نسبت از نشان عیشش * بخواند نقش قدسی نشان عیشش * ولیش از
دوام لطف رسیده بپایش * اسم جانبش رسیده * نسیم خلق او هرجا
وزیده * زخاک میوه بجا گل دمیده * شعاع مهر ذاتی از جبینش فروغ
... نوری از جانبش * مروت را نگینش عهد و پیمانی * حیا بر لطف تنش
آورده ایمان * بحرات ز بیمش شسته گرد خامی * بجود دستش حاتم طراز اعلامی
قناعت مسند آرای همدمش * توکل تکیه گاه عزت قدسش * التسلیم نشده
صبح جبینش * اثر بگذاشت از تماشای نبیش * زبانش را
بلندیت اثر بیان * لبش را تبسم همعنانی * گرد سینه کارزار بسالی
سخن بر دل درفشان تسلی * ز تقریر سخن تکیه سنگ گوهر بیانش
لطافت ناز بوده * از نسیمی طریق نکته دانی * فصاحت ترجمانی هوش
بیانی عجب کو دیگر را * برد لیها عربی باسعالی منزلیها * تواضع خوی و
دلجوئیش عادت * برای خلق برنج خود عبادت * تمکین کوه و اندر حلم
دریا * رحمت ابر و در رفعت ... معظم پادشاه لاوایل مملکت
هستیش ... قدر عالی * کمالات آن خاص رب جلیل
کشیده سخن ... عنبر بیل * بجا بار در حضرت عزتش چه کار آیی

۷۳ ۷۲

زعقل ذلیل عبارت زاد صاف از قاصرست چه قدرت کند
صرف طبع علیل با وجود آن توان زد دم دوستی عزیزان که باشد
خدا را سبیل نظم از افکار منتشر چه جز به نشان بلکه شود خود سوی خود
و اسبیل ان شاء الله بصفة والعنایة بجماعة اهل الله وعنایاته

اظهار کرامت از دو سیره انجناب

پس دور و همیشه اخفای حال خود منظور و مقصود آن جناب است
بفحوای الانسان تحت سر حجابه خرق عادات از احاطه تحریر افزونست
و هر یکی از منتسبان را حسب معامله خود جدا جدا معلوم و مشاهده اند لیکن
مساکین فاقت نهایت بیان از انجا معلوم الحمد که مرقوم میسازد
در آنچه مولانا نور محمد سلمه الله تعالی به آن جناب پیوسته ارشاد
ست که تعلق را با سماعی کار را خواهد از اذکار ایشان شعب مانده کمیم
مرشد خانه درویشی ذاکری به ازین سلسله توسل نمایانست
مستحکم در هر مرتبه کار تامین جلوه میرسد آنست نشان شدند
فرمود بودند امروز از ایشان مریدان ایشان را خرق عادات جاریست
در بیان طور بخواست چنانچه بارها بخبر رسیده شده است که هر چه در دل کسی
گذشت آن نطوق از زبان شریف از او ادا فرموده بودند با شنیده نمیشد انکشف
در پیش میباشند مولوی غلام حسین مرحوم یکی از مریدان ایشان

که مسکن او زیاده بر صد گروه از اقامتگاه ایشانست بر جای خود
برحمت حق پیوست مردم ایشانرا بر جنازه او حاضر دیدند همچنین
بسیار بشارت روزی در مجلس حضرت صاحب مثنوی مولانای روم
قدس الله تعالی روحه العزیز ذکر میشد مقام این بود که بیت
مدانظل نشان او نیاست چون انفح تعلق بدید ورد از شنیده
را هیچ تشبیه نمیشود علمای زمره مندگان که حاضر بودند شرح آن میکردند
میخواستند آخر الامر حضرت صاحب بگفتار شده فرمودند که چشم جسم
همه را حاصل می باشد که سوای مدانظل نظر نباید دوخت و بجوید تلطیف دل
و از شغف دست افشاندن و پا کوفتن و بپا بیرا نمودن لاحق حال
ایشان گشت صوفی ارشد دراجه مرید مولوی زین الدین بود و آن
بزرگ بر شهر کاشی فیروزآباد که سر راه درگاه مبارک حضرت سلطان
المشایخ نظام الملة والدین است رضی الله تعالی عنه سکونت داشت هرگاه
جناب مبارک عزم حصول سعادت زیارت میفرمودند از راه خلق کریمانه
و تواضع بخانه آن بزرگ بزرگاه گاهی تشریف ارزانی میداشتند چون آن مرد
از جهان نماند و درگذشت باسمی الله اندکی بمصداق حدیث شریف الولد
سر لابیه جو رشد چنانچه عادت مبارک بود همان طور با صوفی گوهر جاری داشتند
و صوفی عزیز بیمار شد و مرض القلب شدت کرد که صاحب فراش شده

طاقت حرکت نماند یعنی قریب صبح در حالت بیداری دید که حضرت ایشان
قدم رنجه فرمودند صوفی را طاقت تعظیم و فرود آمدن از سریر نشد باواز
نقیبانه عذر خواست حضرت صاحب بر بالینش نشستند و فرمودند که
خاطر خود جمع دارید ان شاء الله تعالی شفاست این فرموده مرخص شدند دیدم
حال صوفی در خود طاقت برخاستن یافت و برای قضای حاجت بیت
الخلا بغیری برخاست و دید که در حجره را از اندرون زنجیر بسته و بلند
بر آمدن و در بودن را نیز همچنان یافت و درین عرصه در خود کمال صحت و طاقت
ملاحظه نمود اما نوشت بر دو پا سواره شد بدیار خدمت فرزند جناب
صاحب مشغول تدریس بودند خواست که این واردات خود را بگوید پیش از آنکه
بشنوند بخشش از تبسم شده فرمودند ای صوفی از شما خیالات نامناسب
باشد در منع بیان آن نمودند صوفی مذکور به تشرف بیعت خود را مشرف ساخت
و از اولیای زمانه گشت الیوم از صاحبان کرامت است همین که چشم
می بندد از امور غیبی مکشوف او میشود کشف شب می نماید پیرزاده
نوجوانی بی ریش قریب چهل ساله کرد و از دهلی میان دوآب یعنی گنگ و
جمنا آرزو داشت که جناب عالی ... کرم فرمایند جای سعادت
ملازمت حاصل کند و پیرزاده پیش با ناخ حرکت پرسیدن به ... بود
روزی می شنید که حضرت صاحب تشریف می آرند و این دو دیده را استقبال

ملکه و تا دیر بسبب صحبت ایشان می ماند تا بعد از آنکه بشناستش حضرت صاحب
مرحوم شکر حضرت صاحب بجا می آورد که از آن راه دور بر من طفیلی
نوازشش فرمودند مردم گفتند که حضرت صاحب اصلا از وسیلی
عزت تغیر نمودند چون این را شنید بی اختیار دوید و بخدمت شریف رسید
در قدم مبارک افتاد و پیش از آنکه زبان به بیان ماجرا گشاید فرمودند
که خیالات تباهست و بگوشت حسبنا [illegible] تقریر آن شده القصه موفق الیه
سعادت بیعت دریافت و در چند روز بمقامی رسید که از استیلای
حالت استغراق از جسم جدا میشد شرف خلافت یافته بسر تا
شرف مرخص شد الیوم در آنجا صاحب ارشاد و مستغرق مسلک توحید است.
قاضی ابو رضا محمد ساکن سوانیت بمرض [illegible] گرفتار شده و ایزاء هشت
هفت ماه کشید و کارش به فرو بودن انجامید قطع امید از حیات نموده
بعزم آنکه جان در پیش روی آن جان جهانیان و جانبخش عالمیان فدا سازد
دانسته بنگاه شریف [illegible] که گوهر جان را [illegible] قدوه شخص ضعیف خود را
زیر اقدام مبارک بیاندازد [illegible] خانقاهش بجسم [illegible] آمد
والد او در تعب کشیدند [illegible] چنان شفا و طاقت یافت که گویا
اصلا مریض نبود آن شفابخش [illegible] از آن روز تا هفت ماه بگاری
خفیف در بدن [illegible] خود داشتند [illegible] توجه عالی

فدای تو جان ما باد قربان خاکپای تو هیچ در دوران مانده تن از قوم افغان
که ملاقات بشرف بیعت شده هستیم با تنها توان کرد کاردهای تیز ابی را تیز کرده
و در نیام کشیده مد که جا میگشتند و علانیه میگفتند که خون این جمعی
را میریزیم علاوه ان اطلاع این تیغ بجناب مبارک نمودند و عرض کردند که در
این ایام تنها بیرون آمدن مناسب نمی بینیم ارشاد شد که ما تابع رضای
الهیم احتیاط جان خود شیوه ما نیست تا آنکه عرس شریف حضرت
خواجه قطب الاقطاب بختیار پیش آمد و در آنجا حضرت صاحب با مریدان تشریف
فرما شدند و آن ده کس بر دیوار قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه که متصل
برابر جدا ادمست سوار شده کاردهای برهنه بدست گرفته و یاران حضرت
وجد کرده و هم سماع شده آنها آواز بلند گفتن گرفتند که ببینید مریدان این
بد عقیدی چه رقص میکنند سید بدیع الدین که یکی از مریدان معززین
عرض کردند که تغافل نباید گرفت مردم معروف خلق را برد ذوق میشود
حضرت صاحب نگاهی بطرف آنها نمودند و آنها بیهوش افتاده در رقص
و حالت آمدند و سر بر قدم مبارک نهاده مشرف به بیعت شدند
و آن کاردهای تیز ایشان تیر آهی بر دل ایشان شد
نگاهت دشمنان را دوست کرده . اثر ها در رگ و در پوست کرده
که زری خلیلی بتخانه . کنی آشنائی بیگانه . و همچنین دو

دو اوباشش بدرگاه شریف حضرت محبوب الهی با لباس و سلاح مکلف
اوباشانه در پامال وجد یاران آمدند و در آن وقت مولانا عبد الله عاشق
معشوق این کار از کمال لطف و نظر عنایت یافته آنجا بودند و انس و مشفق
او مریدی این عاصی اند حالتی عظیم بود آن یکی در گوشش دیگری گفت
که ببین توجه های این چه رقص که دارند آنجناب نگاهی به ایشان کردند دیده
و آنها بیتاب شده در رقص و حالت آمدند و تمام لباس و سلاح خود قوالان را
بخشیدند و در پای مبارک سر نهاده التماس بیعت کردند آنجناب
فرمودند که چه میخواهید از بیعت انکه توجه های او میرسند اظهار [illegible] گذشته
عذر تقصیر خواستند و بصدق دل عز بیعت دریافتند و حضرت صاحب در دیار
قوالان بخشیدند لباس و اسلحه شان و لبس درپوشیدند [illegible] ای برتر
از سپهر و مه و مهر جاه تو گردنکشان مسخر نگاه تو لبی میان نام [illegible]
[illegible] مشهور و معروف بود روزی در عرس شریف حضرت
محبوب الهی از قوالان احتساب کرد یکی از خدام [illegible] ان
آستان عالیشان سیلی زد و هنگامه در آنجا افتاد حضرت صاحب به سبب
نظامی جلوس معیت [illegible] داشتند کسی این حال را بعرض صاحب
رسانید فرمودند که ما بیرون میرآیم کسی را بنماید که لبی میان کدام است
این گفته بیرون آمدند یکی باشد بحضرت صاحب نمود که لبی میان ایشانند

نشسته است آنجناب نظری بر سوی او دیدند و او را تغیر حالت شد
و بوجد آمد و گفت بلی دانستم این تصرف حضرت صاحب است دوید و بر قدم
مبارک افتاد و تائب و معذرت به بیعت مشرف شد خادمی را که زده بود بیت
دنیا زر و رد و عذر خواست روزی آنحضرت در مدرسه بر صفه خانقاه
زینت افزا بودند اتفاقاً کارد در دست جنگاهی مدعیانه در آمد و بعد از سلام
و علیک پرسید که ای مولوی صاحب شما که با این فضیلت مرتکب سماع
هستید از چه راه است فرمودند که تقصیر داریم شما دعای خیر کنید ناگاه آن کارد
بر ان حضرت انداخت یکی از خدام درین الاثنا حضرت محبوب الهی که از
جمله مریدان سرکار بود دستش گرفت باز فرمودند که دست این بیچاره سر
مبارک در پیش او انداخته و گفتند که ما حاضریم هر چه در خاطر شما است
بکنید او در آن وقت شرمنده شده بدر رفت پگاه آن که حضرت به دولت
در حویلی مبارک تشریف داشتند و تخته در از اندرون زنجیر داشت دیدند
که کسی بدست در را میکوبد حکم کشادن آن در نیفتاد شد همان بیچاره
با دو کس دیگر در آمد مجرد و پیش حضرت تعظیم بجا آورده گفت که صاحب بحضور عنایت
این حرف از زبان در رفته برآمده بود که از آن هر سه متغیر الحال شده و دست و
پای خود بر سنگهای پیش حویلی خود شکستند و عذر خواستند و
التماس بیعت نمودند عفو تقصیر شد لیکن شرف بیعت نصیب آنها نگشت

مردی از خانقاه‌داران یکی از مشایخ شهر برای تحسین احوال خلوت و سماع
اختیار صحبت صوفیانه کرد تا بدین تقریب داخل صحبت بوده احوال آن شیخ
ظاهر نماید یعنی مشغول باین کار بود و هیچکه حالت بیداران طاری میشد زیر لب
میخندید یاران از بعضی آگاه شده بجناب بابرکت عرض داشتند متقاضی
صفای جمیع متصوفان میکنانیدند اگر عزیمت تشریف حضرت قدوة الکاملین
نظام الملة والدین والد شریف حضرت صاحب و مرشد سیادت پناه
میر [illegible] عرض کرد که امروز روز فرود بندگان حضرت وارد شده
قلوب مشتاقین شده و از ذوق پر خواسته باشند برای یکی کار بسیار
سماع میشود این حرف را بپذیرا فرمودند لیکن از همه کار بهجرت نمودند گردند
بدولت برای وضو بیرون تشریف فرمودند مولانا نور محمد ملتانی اشاره
کردند که غیر این کس خواهید گرفت چون سماع شروع شد دا همان حرکات
خود آغاز کرد مولانا نگاهی موثر دردی دیدند و در رقص و حالت آمد و نعره‌زنان
گفت کردن این غزل گرانبه که [illegible] شوق [illegible] دیار [illegible] نقش حالت
چون دلها از وی پر بود کسی ملتفت او نگردد و اعضای او از فرش [illegible]
طرفه [illegible] دیده و نگاه [illegible] پاره پاره شد [illegible]
علم [illegible] بر نعش نهاده گفت که موت شد مردم دیدند حالی برانگیخته
ظاهر نمودند آنحضرت چون خضر آب حیات عنایت [illegible] جلد [illegible]

که حضرت ممدوح مشت کباب بدست مبارک پیش او برده و ذوق بیحد یک
بجلد نشستن آنکه انبساط بکمال آمده عرض کرد که حضرت با من آنچه کردید که گفته شد
را در خیال میبردم و شنیده عشق میشد مهر جمیع الدین که همه مشاهدات
خیال از ملاقات میشد گفت حرف اعالی است شنید که با این دولت بهره مند
الوقت او نسبت بصداقت کرده بشیخ نسیم خود رفته احوال باز گفت او بخشش
ورود که تو هم مسرور شدی پس این مرد را گفتیم چند تنها او کرده قطع بیکار از وجود
بیکار از بیان کمال دعوی داشت که حضرت صاحب در خلقم تصرف نتوانند کرد اگرچه
مزاج مبارک ازین کار ا بسی بر کنار بود آن وقت شاید امر الهی چنین شد
که متوجه تصرف شدند و او لنگر استقلال مستحکم انداخت آخر الامر خون
از هر دو چشم و سوراخهای بینی و گوشش و ناخنهای دست و پا جاری باشد
و بیهوش افتاد و نزدیک دم در تاب شد و عاشقیه او را دست برد و رشته عقیدت
گرفت   این حکایت که از سطح فلک درگذرد … بزده دل چه بود
افلاک در روز شخصی از متوطنان پنجاب پیش احقر نقل کرد که من … روزی بجهان
شدم شوق ملازمت قبله عالمیان فخر جهانیان و جهانیان دامن دلم کشیده
رو به آستان عالیشان نهادم و آن روز تاپی بود که به عیان مرزا جانجانان
مظهر را رحمة الله علیه شنیده کرده بودند زیر درخت … ایستاده بودم … را
را دیدم که میگفت که یکبار از جستجوی این بستان الفکر رسیدیم و این که

از علم حدیث بهره داشت نبود که کار را هیچ تا بمانیم چونکه گفتم که بودن
بسیار گردید پیش این مبارک شد تنها بخرید آیم چون این نقل شنیدم
مرا غم بسیاری در گرفت در منصب مبارک رسیده ام خدا بنده از رخصت طارت
جمال جلال و انور دنیا چهره شد متحیر که اگر حالت را باز گویم و دل ملامت
چه مناسب و اگر نگویم عدم اطلاع موجب بناحت و دیگری تردید مجهود
بزبان مبارک فرمودند که غالبا از خرف زر در رخصت بر میز و مشغول حق تعالی
حافظ و نا صبوریست فی علوم جمع شد و اعتقاد و بهره زیاد یافت در آنکه مولوی
محمد غیاث از عربستان برگشت اظهار تشنیع بردن از حد اختیار نمود و منع
چراغان بر مزارات میکرد و فتوی داد و زنان که طیلسند میدید برمی انداخت
و مجهول و ابدان برای انکار باز میگشتند حال آنکه در حرمین شریفین زادهما
الله شرفا و تعظیما هشت قنادیل زجاجی روشن و سفید با چراغان منور میباشد
در روز عید و شب برات و شب مبارک هفتم رجب المرجب و شب هفتم ماه رمضان
المبارک چراغان بسیار بر سطح و حجره و کوچه و بازار میشود و مشهور زیاده
بر هزار ام که در هندوستان لیکن به حساب کمالات هندی باشند چنانکه قدوه
مشایخ شاه زیارت شیخ عبدالحق در مکه و شیخ عبد رئیس در مدینه و هزار لطیفی
در مجلسه و مزار خواجه عثمان در مکه معظمه رحمة الله علیهم و بنده اینهمه بچشم خود
دیده است الغرض چون مولوی مذکور باز اراده حرمین شریفین کرد حضرت صاحب

فرموده که بدین اطوار که ایشان اختیار کرده اند نمیدانم که دیگر بروضه
رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم توانند رسید چون مولوی
در هند رسیدند جهاز شکست شده بار دیگر مراد آن جهاز را جهت
تعمیر در بنگاله بردند از آنجا که مولوی بار دیگر از راه بر عازم شد در بلده
برهانپور رسیده برحمت حق پیوست و ابتدای تشریف فرمائی
این جانب بشاه جهان آباد میان محمد یا بسبب حضرت شیخنا شیخ کلیم الله
رحمه الله علیه در رمضان سنه فیض صحبت شد و حالا چه اگر تحریر اوای
بجز تا بیش بسبب ... در پرسش خود بمای قدم نهاد حضرت
فرمودند که با این بنده که این بزرگزاده اختیار نموده خدا حافظ
در جنبه سبب آلعزیز الوجود بروضه جنت شتافت سید
او باش وضع مکانه از اوامر اخلاص بجا خدمت بسر ساینده در تدبیر تفهیم
احکام الهی فائده تخشیده وظیفه بود فرمودند که دلشان را زاینجا
برگردانده بر ایجا می شاید مائل بسازد هرگاه او فاقض خدمت میشد
از دو استغفار خواندن آن میفرمودند او عرض میکرد که نمیدانم جهت
که هر چند دل خود را بآن طرف میارم متوجه نمیشود و از ذوق خواندن آن
هرگز نمی شد فرمودند که بسم الله اجزای بخشش آید شاید که توفیق
خواندن این دعا که ... ایشان در همان ایام به تمنی از فنا رسید و ...

مشغول است چنانچه روزی در درگاه آسمان جاه حضرت محبوب الٰهی مجلس
رقص و سماع گرم بود نوجوانی بیار نشسته حالتی قوی داشت
قوالان عجب حضور داشتند جان آمد از قالب برآمد چون نبض
و دیده حرکت نداشت پدرش گریان و دست بر سر زنان او را پیش
روی حضرت صاحب آورده و افگنده گفت که یک پسر داشتم حالت او
چنین شد غیر ازین چاره کار ندانستم که در امان عنایت شما بسپارم این را
بشما هبه کردم بعد ازین شما دانید آنحضرت تسلی او کرده فرمودند که
این تو دست خاطرت را جمع دار و قوالان را بخوانند تا جایی که حالت این
جوان بران بود از آن جا ادا نمایند بمجرد شنیدن حرکتی در وی پیدا آمد و نشست
گرفت جناب مبارک گاهی توجه او بسوی در را امید داشتند و با او تکلم
میفرمودند تا بحال آمده داخل غلامان شد مرتبه فنا فی الرسول که
حق تعالی بآنجناب عطا فرموده ظاهر و باهر و بری از شرح و بیان فرمودند که
هرگاه از کلی احوال هر جا اسم مبارک آن حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان می‌آورد و عقیدت بران میداشت که بر سرش هر دم و حب آل رسول
علیه السلام و سادات کرام جزو طینت و جبلت مولوی مکرم جناب
بیشه خود داشت را از صحبت صوفیان عظام و ارباب سماع سرشار
نکلن مجنبه رضیه سید ذات غازه چهره ایمانش بود در انجه مذکور احتساب [illegible]

BS 91

در محفل گرامی بیان آمد که کسی از جماعت سکنه [illegible] گرد
خورسندی بخاطر شریف و بشاشت بر روی مبارک آمد و فرمودند
که از صحبت ما [illegible] درین اثنا مجلس حسینی مهیا بود و حضار
جمعی مریدان همه از آن محفل تشریف داشتند مولوی مسطور اراده احسان
کرد مردم عرض کردند که مولوی مکرم همین است همان نزدیک [illegible] رفته
بر تارک مبارکش برزدند که عشق بیا اختیار از جایش برآمد و رقص
پیش چون رباب در شور و [illegible] شاهد عیب در سینه اش [illegible] گشت
و مشغول رقص از حلقه بگوشان شد و مستفید بیعت گردید مولانا الغفور
دلها حالت عشق و وله در جناب بهم رسانید و احقر را از جهت نسبت
محبت با او بدرجه اتم رسیده پاره از نظمهای عاشقانه [illegible]
می از نسیم کلامی که می نهاد و در عالم ذوق خرامان و جانها را در شرف [illegible]
چون بر چهره مبارک حضرت صاحب می افتاد نعرهای جانانه میزد و گاهی
سکینت گرای [illegible] نصاب در [illegible] است و حضرت
تبسم کنان از سر او [illegible] و این تبسم سبب شد که برای قتل
او بود و سکینت حضرت صاحب را باران [illegible] لیکن کرم
عجب شده است بپرسش از حضرت صاحب بعزت شریف
قدوم بخشیدند گفت عجب تماشا است خود میکشید و باز عزت می بخشید

حضرت صاحب هم با او تعنی سفر بوده چون نسبت عشقش در جذب
بود غبن کرده اند که او علم نبود شد حضرت صاحب مبتدی را با او سپرده
که نزد میرزا صاحب عبد تحصیل با این درس که میرزا حیران مانده که ابا از
زبان چگونه درس دهد و اوقات سر بسر ذوق را صرف تعلیم تدریس
نمودن هم خیلی شاق دیده تا که یک سه روز درس میرزا گفت
و در مدرسه نحو میر میخوانند که ضرب زید عمرا شاگردش پرسید که زید
عمرو کدام کسان بودند و زید عمرو را بکدام گناه زد مولوی که همراه نشسته
بود گفت که زید عمرو در فلان و فلان دشمن یکدیگر بودند جزو کتاب را از دست
شاگرد و دستار خود را بر زمین زد و ناله و فریاد زده حالت نمان
آغاز کرد مردم ها نساخت بحضرت صاحب این خبر رسانیده خود هم رفت
خنده ها کرده و فرمودند که مولوی را گرسنه بیارند بموجب امر بعمل آمد ارشاد
شده که مولوی این چه حالت است گفت بس بس ازین [illegible] انقیاد
مسلّم شما کردم رسوائیه نزدیک گشته ام حالا اگر مرا بکشید تدریس
قبول نیست حضرت صاحب باز لب بتبسم آشنا فرموده گفتند که
مولوی معذور است تا چند سال به مولوی شغلی نفرموده بوده این حالات
بحضور نیز نگاه شریف و ظل لطیف بود درین ضمن بتقریب ملاقات
سید محمد خان دارو غه توپخانه که آشنای قدیم و همنشینی بود بالا آباد رفته

بود و منصر نے خبری پس شکست بی نیاز کرده از مولوی ظاهر شده بود و
اینست که در جنگی زخم گلوله تفنگ بر پستان چپ خورده بود
رسیده و سوراخ فراخی شده بود چون جراحت ترتیب التهاب که
رئیس الاطبا است بود مردم امید بهبود آن نداشتند و جراحان واقع
بهایم موافق قاعده تجویزی نمودند مولوی فریاد کرد که از کتاب ما نی این ادویه
رسید شما را بیکار شوید والا هر چه من بگویم بکنید پرسیدند که برای شما چه بیست
گفت سه شیشه های بیدمشک بیارید و زیر بالای کرده از بول آن در زخم بریزید
مردم گفتند که این چه حکمت تازه است خلاف قیاس و ما کاهی این
علاج های ما ندیده ایم گفت نه بلکه موافق قیاس است که قلب خود گرم است
و در زخم حرارتش افزود بیدمشک معتدل و مقویست همین مفید
دیگری ما حضرت سید احمد خان چون اعتقادی بمولوی داشت گفت هر چه
ایشان میگویند باید کرد و سوای آن هر از شاید رفت آخر شیشهها بیدمشک
بر زخمش بخشیدند و در فرصت بیش بیاید به شد القصه در آن مجلس سماع
گرم گشت و مولوی را حالت و ذوق روداد قاضی آنجا گفت که امروز چه سر این
جنبانید شب قاضی بر بستر خوابیده بود که صورت مثالیه حضرت صاحب
پیدا شد و او را بر زمین زد و گفت که با مریدان ما هیچ حرفها میگوید
و در سر ... دردی دلی شدید بر آمد که بیهوش از کرد آخر الامر ...

[illegible] طلبید خواست و به دعای ایشان نیک شد و صحت یافته

با [illegible] صلاح پیش آمده و به الله عز نقشانجب با نصیب احمدا

[illegible] شده بود که شفای شریف ایشان ازروی رسمه دارهم

رسانیده بود [illegible] عظیم بر سر غلامان بر پا شده بود مولوی مشکل

دیوانگان تثبیت احقر را اسم حالتی بود که با شستن تو از این غم

هیچ نخورده بودم چون حضرت شفا یافته و با هوش آمدیم شده

دران حالت نشسته بوده بود که گردم را با گردم چنانچه ایشان را هم گر

در میان نشانده مشغول به کار گذشتیم غفر الله له ارادت مردم با جناب

یا بسته بوده که راتبه با باشان عالم ارواح شده حاجی احمد در بلده صورت

در مجلس حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم دیده از آنحضرت

مامور به بیعت ایشان شده از مدینه شریفه به دهلی آمد و حاجی محمد افضل

که شیخ وقت بود و مریدان داشت و فقیه بی نظیر و متقی بی بدل بود چنانچه

صاحب اول ربط اخلاص بهم رسانیده و آخر بیعت کرد اکنون بانزد بین

شریفین زادهما الله تعالی قدرا و تعظیما رفته و شاه ظهور الله مرید شاه طیبه السار

با وجود کمال آخر با آنحضرت پیوست و از اولیای کمل شده را حقیر را ام

حق صحبت آن مرد بزرگ بزرگست بعد وفاتش روزی مذکورش

در محفل مبارک برآمد فرمودند که شاه ظهور الله خوشش حالند همین وقت

457.92

در پنجاه یک شنبه و سه شنبه علی الاتصال مراقب احوال مریدان می بودند
حالات که برای آن کتاب علیحده می باید ضبط غفر حضرت ایشان
نمک اسد اله بعضی از خرق عادات و تصرفات آنحضرت که نسبت
باین کمترین غلامان ایشان صورت گرفته قلمی می شود در
این عاصی را اقبال حق جوئی گرفت و بار درویشان در سلک منسلک
دهلی رجوع آورد چرا از فرمایش اشتغال نیافت و بار بر سحاب غزل باده
نگاه از هیچ کس ندید در شهر آنحضرت از ماه و تا ماهی رسید و حالات
وذوقی آنجناب مشاهده نموده اعتقاد تام بهم رسانیده افتخار اندوختن بیعت
شد و تغیر حالت که بعید از استقلال و مشغول خدمت وجود که پیش ما
و کجی مخلوق متحیر می ماند آنجناب بشرف باطن مشرف این خطره شد
وقتی منقبت سوی بنده تشریف آورده بودند بنده ایشان را دیده از جا برخاست
و ایستاده هر دو دست غلام را به دستهای مبارک گرفته بدین نوع که
انگشتهای مبارک در انگشتهای غلام در آمده و کف دستهای شریف
با کف دستهای بنده پیوسته و تبسم کنان نگاهی بطرف بنده فرمودند
گویا شرابی بود که در جام دل من ریختند و آتشی بود که در سینه
من انداختند چه گویا بدل رسید و آنرا از جا برکند و تاب گوارا
دانستم که الحال جانم بر می آید و استقلال برید و مست و بیهوش

رفت دیدم حضرت علی الفور باز گشت و این را عرصه‌ای شنیده‌ام که تا وقتی
بیهوش بودم همین که بخود آمدم ذوق و شوق از درجه تقریر و تحریر بیرون
بود و جوی اشک روان میکرد و آدم و وحوش طیور و نباتات و تمام ذرات
و جمادات با کلی هرچه میدیدم یکی بنظر می آمد و ذکر دل جاری شده و خواب
از من رفته بود و هرگاه با کل و شرب و لباس و هر کاری مشغول میشدم تأسف
که این همه اوقات خود ضایع میکنم بعد ازین تنها با قیتم آمده و هنگام محجوب
نشوم و این هر دو عقده مشکل بعنایت ایشان در یکدم حل شده و بعد از آن
ایام بدلم رسید که مطالعه فتوح الغیب نمایم و بی حکم مناسب ندیدم
و از هیبت ایشان جرات عرض نداشتم چنانچه هیبت از فرط ادب
اقدام بکلام نمیتوانستم و درین باره متفکر بودم آنجناب خود فرمودند
که مطالعه فتوح الغیب درین ایام بهتر می نماید کتاب بدست آورده نزد حافظ علیم
حسین بنشست و بکبیرند بسبق امتحان کردم و وقتی در ایام گذشته مشغولی
کم شده بود و خود را از قاصر فرمودند که درین روزها میدانیم از دعا چه تقصیر سرزده
که کم یاد میکنی هم درآن سفر بلی هم شغلهای گفتند که درین ایام مراقبت
خود بسیار باید کرد و در هر شغل خاص تاکید نمود و درین اکتفا نکرد و مولانا
عبدالله را سلمه الله تعالی تعیین فرمودند که با حضرت تاکید فرمایند و خود هم
محافظ باشند روزی بسیر باغ رفته بودم مرزی را دیدم که با چشم

و حبشی از طرفی که مردم ایستاده بودند قطع نموده از دیوار بی
کرد نیت با نظر فیض خود خواست که بالا بیاید چون طور او به نظر در آمد به عشیان
در رساله داران تقیید گفتم که کسی این را در رساله خود نگاه ندارد و از رساله یکی
از رساله داران اخراج تمام کرد و حالت پریشانی خود ظاهر ساخت و گفت
که مرا از گرسنگی حواس درست نبود از آن جهت راه را فراموش کرده
بودم حالیچاه اینها ایشان را خدا داند چه در خاطر گذشت و گرنه من تقصیری
ندارم او بحالش ترحم نموده از من پرده داشته نگاه داشت و شنیدم
که حضرت صاحب از راه عنایت چند روز بسیار متفکر ماندند حتی که روزی
از بیقراری می گشتند و خاموش بودند و با کسی حرفی نمیفرمودند و چهره
مبارک غمگین بود ناگاه از زبان مبارک برآمد که بلای عظیم رسیده بود
اینها که اینجا گذشت و بر یکی از یاران ما افتاد و در همین چنین رو داد که بعد
از آنکه از حجره دیوانخانه بیرون بعد فراغ از کارهای دنیوی برخاستم معمول
بود شبی بجلوه خانه رفتم در همانجا خوابم در گرفت بعد از نماز صبح دیدم که خوابم تا
مانده و نوطیعه و مشغولیات مشکل دارد هرگاه خود کجی می آید دیدیم که امروز خویشی
در اینجا ریخت میشود چنین بار چنین شد آخر خوابم بود و اسلوی که نزدیک حرم
میمانم که بلداران بودند و از فرد خدا داند چطور دیگر آن جرکنده ان گرد سر ابعدها
گذشت و تا من رسید و شمشیر از نیام برکشید محمد شاه خان ایستاده بود

حسن کر مرید و از مشمولان عنایت خاص حضرت صاحب ست با سلاح نشسته

بود برای گرفتن او دوید او شمشیر زد هر دو دست محمد پناه خان مجروح گشت

و این بود که حضرت صاحب ایشان خبر داده بودند آخر مردم دویدند

و او را کشتند و از تفتیش دوم او معلوم شد که یکی از اقاربان حسن او را

زر داده باینکار تعین کرده بود محمد پناه خان سالار شاهزاده سرفراز به دیوانی

خود نمودم و تا الیوم بعنوان احدی تا باختیار و اعتماد بعلاقه دیوانی

و امور ملکی سرافرازند و این ماجرا امروز که مرقوم این نسخه میشود نوزده

سال گذشته و در آنچه حضرت صاحب نسبت احدا بعد از کشیدن

صحیفه تفقید بودند بعنوان طلا ساخته ارسال داشته بودم و نسخه اسم

معرفت عریضه نیاز نموده تا طلب نمایند از بساب [illegible] دامنه باشتغال

شریف در آنچه میر شرف الدین که او دستا دزاده بنده و بخطاب بدر خود

بر [illegible] سرافراز و الیوم از خلفای حضرت ست و برادر کلان میر ضیاء الدین

صاحب ست برنده آن بود بعد از آنکه چند معجون پیشکش کرد هنوز عریضه

نرسانیده بود که ارشاد شد که نسخه ایشان اسم فرستاده اند کجاست

او گفت که بنده خبر ندارد آخر چون عریضه نیاز را کشادند از آن بر آمد ایشه

نامی افغان بچه غزل بخش خوشش میخواند از جهت قرب بحضور بیور ...

بود و مشمول عنایت خاص در حق او شهره رفته بود اتفاقا با جماعه یاران بحق

تشریف حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره العزیز در دار الخیر
اجمیر رسیده و احقر هم در ان عرس شرف اندوز شده قطع راه
چند گروه با پیاده می نمود و فرزندان و سواران بسواری فیل و فوج
عقب دور تر می آمد و بایستی گاهی چو گره پیاده دیگر نبود دولت ایلم هم
نصیب نبود القصه بعد از معاودت انجا بعید الله را گفتم که چندی نزد بنده
باشد او گفت بی اجازت حضرت صاحب الله ام بر ماندن نمی توانم کرد
قصه چند با عرض متضمن استدعای اجازت ماندن آورد و من نزدم در
جواب ارقام فرمودند که تعجب از شما و قبله شما سیه ها شما که همچو
کسان را بخود بار سیدید او را اندو مرخص کنید و باو هم مزد تشریف
شریف نقد داده است که نزد مرخص شده بیا از بعضی پیران شدم که شا
آن چه باشد آخر بعد چند خبر رسید که پارچه های بندگان حضور و بعضی
اشیای مردم دزدیده از انجا رفت گفتم حقا فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة و نیز
مولوی روح الله غفر الله که از اعاظم خلفای آنحضرت بوده اند تعالی الله رسیده
چیزی نقد بطریق ضیافت بنده نه همه برادران دینی حاضر کردم از راه کرم پذیرفتند
الا ایشان و همه شب در جای بنده قدم رنجه مبذول نمودند مگر ایشان
که با وصف اکثر حاضر شدن بنده التماس تشریف فرمایی یکبار هم نه فرمودند
چون یاران بعد از فراغ عرس شریف مراجعت نمودند مولوی صاحب

بایشان بمثالب اینها تکلف نمی نمودند هرگاه یاران بحضور انور رسیدند موافق
قاعده معهود نسبت به احوال ملاقات شده از یاران پرسیدند بعد تحقیق
گفتند از سلوک مولوی صاحب ناخوش شده فرمودند که اینحرکت
بایشان مناسب نبود فلانی بیگانه نبود آخر از آنها بود بغیر
الهی را که رسیده اند باشند که فلانی مولوی را احتیاج افتد در آن
نزدیکی مولوی را مرض تپ محرق لاحق شده با اضطراب نزد بنده
آمدند و بنده در خدمتگذاری حاضر مانده در دو سه ماه شفا یافته بجای خود
رفتند و ممنون عنایتها بودند چون مسئله وحدت وجود ایشانرا
معروف بود حضرت صاحب بسیار راضی بودند و اکثری را از مریدان منع نموده
که با مولوی می نشسته باشند تا آنکه ایشان متنبه شدند که رخصت وطن
درخواستند حضرت صاحب هر چند بمبالغه منع آمدند اصرار در استدعا
کرده مرخص شدند و غائب گشتند بعد از مدتی حضرت صاحب فرمودند که طعامی
برای فاتحه مولوی بپزید که بجا آمد دانسته که مراسم شهید کردند رحمة الله علیه آنحضرت
ملازمت مصحفی که همیشه در تلاوت حضرت شیخ کلیم الله رحمة الله علیه مانده و بدستخط
خاص تفسیر قرآن القرآن تصنیف خود بر حاشیه اش نوشته بودند
می بود در روزی [illegible] آن مصحف مجلدی مثل کلام الله در بغل دار
بایشان عرض کردی که این مصحف [illegible] گفت که قرآن شریف است برای

هدیه میبردم چون نسخه بعینه همان مصحف مجید بود بعینه حسب امر ادا و
آن هدیه را آوردند بهر که هرچه مناسب بود عطا نمودند احقر را فرزندی
تولد شده چون تسمیه غلام زاده‌ها خود ایشان فرموده‌اند برای تسمیه
او معروض داشتند تهنیت ارقام فرمودند و [illegible] قلم انداز شده
نماند آن او یقین گشت آخر یکدو ماه گذشته فوت شد حمد الله نام پسری
داشتم که بغایت حسین و خوش‌حرف بود در سن سه سالگی او را [illegible]
حالت میشد اتفاق [illegible] گشت در باب توجه برای شفای او عرض کردم
فرمودند این مرتبه شفا خواهد یافت از رجوع [illegible] باب [illegible] شد تا مدت
الاربعه [illegible] دیگر بار [illegible] کل [illegible] فوت شد در آنجا غلام [illegible] خان
حاکم [illegible] مبالغ خطیره و اسبان تحفه [illegible] هزار روپیه [illegible]
خواهند بود برای احقر ارسال داشت و [illegible] عزم الطرف [illegible]
رفاقت [illegible] ملکها [illegible] و احقر در آن ایام [illegible] لشکر
کشی بود این حقیقت را معروض جناب مبارک نمودم تا چه حکم شود [illegible]
ترقیم فرمودند که در نظر ما اصلح نمی‌نماید اگر بسیار ضرورت افتد [illegible]
این خیال را از سر بدر کردم و یکدو هفته بعد فوت خان مذکور [illegible] رسید
مرزا [illegible] هوشیار [illegible] مزاج [illegible]
از رفقای احقر بود در زوال احوال سری بارادت آنحضرت نداشت [illegible]

عبودیت ما در حالات پایان نظرش می آمد تعجب میکرد آخر بتقریب
الصحبت تو شد در عبودیت بر آن آستان عرش نشان [illegible] اعتقاد و [illegible] اند و از بیعت
ست چون در مرض گشت چند بند رفته بود که بر لبش رسیده که مردم میگفتند
که غلامان حضرت را بمجرد بیعت تغییر حالت میشود مرا هیچ نشد متفق
تیری که بار از پشتش بر سینه کارگر شده است درین باب چه گمان
برگشت و بر قدم مبارک افتاد از آن وقت میرزای مذکور عجب حالت
وجد و ذوق بشدت داشت که در حرفها لذت سرا پا یک بار آتش میشد و وجد
می آمد و آنگاه فرمودن بنده نزد امور باطنی معمول آنحضرت و اسرار تقسیم نمیشوند
آمد و در زمان ورود شده ناس خبران چه پاس [illegible] بدل معدوم شدن
بعد از بیعت مغرب بغایت حضرت صاحب حاصل شده و در حرمین
شریفین زاد هما الله شرفا و تعظیما که از نور جاری و با اتفاق احضر اسم مرض
صعب کشید خفقان و الصدقه لاحق گشته و شفا هم بعد از رسیدن هندوستان
و شفقت حضرت صاحب و فرمودن میل که یکبار کرده بودم مرض حاصل شد بعنایت الهی
زایل رفت در آن ایام محمد شاه خان کشور [illegible] در عالم غیر [illegible]
دیگر مشهور شد خان مذکور بجناب ذکر آن بحضرت صاحب ظاهر ساخت
ارشاد شد چه بیت باید خاطر خود جمع داشته باشند و بصوفی یار محمد
که ذکر شان گذشت فرمودند که احوال اینها [illegible] ایشان را [illegible]

آمده ظاهر ساختند که شخصی را دیدم این عبارت میخواند حی بر حقیقت
بعد از مراجعت بخود در یکبار نیز شخصی رسیده و در این الفاظ رغبت از تمام
پذیرفته بود که رؤیت اصحاب را اختیار دل میخواهد بفحوای آیة ادع
کمیت اشارت در ما سپردیدن با از سر ساخته بشتافتم و بعنایت الهی سعادت
قدمبوسی دریافتم بذل عنایات فرمودند و پرسیدند که چه اراده داری
عرض کردم که تابع امرم فرمودند که چه تمنا و حصول سعادت کشیده امال طلب
داری. بیرون از پا سر به پایین بردم و خاموشی نمودم فرمودند که دل نمی‌چسپد
گفتم حق اینست که ارشاد شد فرمودند که الحمد لله حق آنجا بطرف خود
اشیده بست دو کلاه و دستاری که بر سر مبارک بود فرود آورده
بغلام مرحمت نمودند و اجازت هر چهار سلسله و سلسله حدیث شریف عطا
فرمودند و اشغال بسیاری تعلیم کردند چنانچه در شغل اعضای علام به دست
مبارک درست فرموده بنده را نشانیدند و بهمین لفظ ارشاد کردند که گر غلام
غلام کبند مسند آداب بجا آورد و خود هر شغلی را که بزرگ میشد عمل آورده مسند
آموختند الحمد لله علی ذلک   شهنشاه سریر ترک و تجرید بسیش خرز
چشم امید فلک بازیچه طفلان کویش زمین را آبیاری ز آب جوی بیشش
تصرف رزقی از تولک نگاهش کرامت شعبه از گرد راهش قضا خواهش
ادکرده بجان فقیر را امراد و بر بسته دامان بهشت از کوچه او گلشن غنچه

نثار از دود او خوشه چینی جمعی از عالم سیر جهانش شکسته بند از روی

شکست انسانش نگاه او کلید قفل دلها نسیم آسایشش گلکاری گلها

زبانش همدم حق ترجمانی از نقش سینه آتش حرف از سینی

از دود دین و ملت زیب و ایشان تعالی الله فخر ملت و دین نظام از مدنگان

خیرخواهش نظام کارش از فیض نگاهش

شرایط در سماع مرعی و آن این است که تمام مجالس با قوالان با وضو باشند

و کسی با کسی حرف نگوید و وردی با اسم نخوانند و جلسه بر دو زانو باشند

اگر کسی را تنگی غالب آید از مجلس بیرون رفته آب نوشند و اگر حاجات

بشریه مستولی شود از آن فراغ یافته وضوی تازه نموده باز در مجلس

در آیند و اگر آنکه دل اسباط نجیبند نشینند که سماع بر و حرام است و قید زمان

و مکان و اخوان و توجه تام با طرف در آغاز و انجام مجلس نفحات و ذوق

در یود و ذوق بیشتر از قصاید عربی یا غیره نیز ابیات فارسی متضمنه عشق و توحید

و اینها با هندیه که متصف بصفت مذکور باشند نیز خواه نظم و خواه نثر است

نثر و اکثر ابیات مثنوی مولانا جلال الدین رومی قدس الله تعالی سره العزیز

و گاه گاهی رباعیات شیخ شرف الدین یحیی منیری و مکتوبات شیخ عبد

القدوس گنگوهی قدس الله تعالی اسرارهم و به همین نهایت که از نغمه مصنف

آن سقف و جدار خانه که در آن نشسته بود بشکافند و قسم علیهم از روز

بخور و غالیه و عطر و گلها و گلاب بسیم معین در وقت سماع
بذل حضرت این فیض میشد و هر گاهی بسبیلی تبانی و در هر جلوه
پروانه دهقان علی الخصوص روز عرس حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین
رضی الله تعالی عنه مجلس عشق بانتظامی دیگر منعقد میشد و بمرتبه تتمیم تجاوز فرمود
تفاوت در پاس اوقات صلوة هرگز راه نیافت و بار دگر گفته اند که نماز
ذوق سماع حاصل باشد و در سماع کیفیت نماز میسر شود سماع ایشان
از لهو و لعبی نیست در باب مزج منع کرده است و فرج را اثر کند میفرمودند
زیرا که حالت وجد سبب را تخیلی زیاده اطلاق کرده است روزی بعد از اتمام
مجلس کران امام المسلمین برای نماز تشریف فرما بودند شاه علم الله بعد عصر و
در حالت وجد عقب آنجناب مستانه گام میزد و نالهای جستند میکشید
مگر بعد از اطفای نایره شورش هم با همان طور کشیده ان آنحضرت اشتغال
و ناظر بر سر چو از پیش روی مبارک عقب گردانده بایکه [illegible] برزده بودند
و دست بر روی چشم عنایت نانهاده بودند چون حالت شاه علم الله از وفاء هم
قریب بهلاک رسید بحضور پرنور طلبید و ارشاد کردند که اینها برای [illegible]
شما بوده است حبوبهم مستغفر پیش آمد تمام عمر تو در [illegible] خود را
از این حرکت نگاه داشته پاس خاطر یاران در سماع نگاه داشتن [illegible]
انعام بسیار فرمودند از آنحضرت بسبب از کثرت سماع ممانعت هدایت کرده

که کثرة السماع تثبت النفاق و سماع ما هم بعینه خاطر ما طرف قوالان بجانب
نگاه و گرمی نظر با اشراق آن مظهر نسبت انگیخت و بیهوشش نعره زنان در معرکه
شوق ما چون تار ساز بجز بی رگ جان شان قوالان سر بیهشند چون در داخل
محفل حق مشاغل شدند و باده ذوق چشیدند و ناله های شوق کشیدند بعد
از افاقت عرضه داشتند که به تجرد کننده عالمی بودیم و مشایخ عهد را نغمه
بمستی آورده لیکن ما را مستی از خود برزده بود امروز این اعجوبه را دیدیم ساقیان
بودیم که صهبای سرود ما بکشان عشق را سرشار بها میداد این زمان کار با
بر ما برو مستی افتاد که ... هوش افگند این شگرف را اکنون مشاهده کردیم
این گفتند و مترنم بالتماس بیعت شدند و بر آن دستگیری کنند در مجلس
سماع قدغن است که از آلات حرب هیچ نگذارند تا نباشد که دل نهیده بر خود زنند
که اکثر چنین شده است و هم فقط واجد واجب اما بنوعی که تنگ یا بدو بر دل و
دست نهند بلکه در او صعقه نمایند و تکرار کنایه که واجد را با وجد آورنده ضروریست
و واجد اسم حق تعالی است بمعنی وجد دهنده مثل شکور بمعنی شکر پذیرنده
که او تعالی شکر کننده نیست چه شکر شعار بنده و پذیرفتن آن کار اوست عزشانه
و در فواید الفواد نیز حضرت سلطان المشایخ قدس الله تعالی سره العزیز مذکور است
مکرر بزبان حق ترجمان آمده که در وقت غلبه و ذوق ما اول نگاهی بر در و دیوار
میکنیم آنگاه بسوی حاضران می بینیم میترسیم که سینه چاک نشود و الواقع

نسیم رسیم

همچنین میشنیدم که سید معزی ابن ابو الحسن برکت اما مجلس بود سماع امدند
چون بعضی از ایشان طالب لذت فقط مستعد بودند و بفنون عبادات غریب
در نیافته مجلس عام فرمودند اما سماع را موقوف داشتند و بحافظ عبدالقادر
عرب تاتاری که از غلامان آنحضرت و رفقای آنحضرت بود حکم خواندن قصیده بُرده
نمودند چنانچه می خوانده بود که مجلس در جوش آمده و مدرسه میخانه شد عالمی در رقص
و ذوق بود. همه نالها میزدند و شعله آسا عریان میشدند جماعه کثیری صاحب
نسبت عشق شدند هر دو هیچ در آن وقت گریبان بجای خود نیست درست
مبارک آمد و نظر تبسم برو افتاده بهوش شد پیر والا کمر الا برس و پیچه
الموسیقی با وزن امده مولوی روشنعلی سید محمد میر از اقربای روشن الدوله مغفور
در همان روز عالم افروز عشاق را به از نوروز بهره اندوز کردیدند تفصیلی
از کیفیتها برقی از خطیرهای تحریر یافت و تفصیل را دفاتر می باید
گنج گراز سماعش نغمه خوانی موسیقار ساعد و هم نای بعالم انچه از وی
استفاضت سماعت و جماعت و سماعت قند جوش از و در تحسر زنهار
کند هیجان بغیت روح و اعضا چو حسن الصوت از حرکت انتابست سماع
آری سماعی رقاصیست کند رام آهوی وحشی را بجنبش آورد و ناکر سید را
باشتر بحوانی از باشد بدی با انسان چون نسبتی بجودی را سماع انجا
ذوق از جای دیگر بکرم شیفتی از ما داستی دیگر ارزو در هر رگ تن

خوش خوبان بهر سوی بدان طرح چو خوبان شراب لعل چو خوشتر غزینات
بیسه جلاد رشنها و تک پنهانست از دل برزم فرو شد که تاب بود که ای شا
مردم شد از عکس او و نظام از دست یا رب بود عکسش بخنجر غازه اندر
سماعش قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس الله
سره العزیز را بدین بیت وجد شد کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب
جان دیگر است کار تپیدن بجایی رسید که استخوانهای شریفش از هم
جدا شد و شهید خنجر تسلیم گشت و جهان ابدی و حیات سرمدی یافت
سلطان المشایخ نظام الملة والدین اسکنه الله اعلی علیین اکثر میفرمود که روزی
که مرا شیخ من فرمود که بخواه از من چیزی که دانست خواهم خواستم ثابتم
ساعتش خاتمه خود در سماع بخواستم و این احوال در سیر العارفین و فوائد الفواد
و سیر الاولیا [illegible] حکایات ذوق است زبان خامه بیان رنجیده
دیگران [illegible] شد و آن انست که وقتی شیخ الاسلام فرید الدین مسعود
گنج شکر قدس الله سره العزیز علاوة الرضا در حجره نشسته بود و مولانا بدر
الدین اسحق را اوردکه الله بالاشفاق پرورش نموده او را کارگزار [illegible] شد
سلطان مؤید ارادتخان و صاحب نصب از فضل قرب رب مجیب
حاضر گشت مولانا بدر الدین مستحق مقامات غیبی مختص انعامات لاریبی الحالی
ممنون شد در مقام قرب اهل قدر او [illegible] بر سر [illegible]

بدولت تنها نزاجا و بعد سلطان المشایخ از شکافهای تخته درگه با شقوق صدرها
عاشقین بهسلو میزد از کمال شغف نگاه کرده دید که شیخ الاسلام این رباعی
میخوانند و بهر طرف جبین آئینه آئین را بسجده است نزاکت میسایند و این
رباعی میخوانند رباعی خواهم که همیشه در هوای تو زیم خاک
شوم بزیر پای تو زیم مقصود من خسته زکونین توئی از بهر تو میرم از
برای تو زیم پس سلطان المشایخ میفرمایند که ایشان بود اخوات سراپا کیفیت
جسم مانده و زمام ادب را بدست شوق سپرده بسم الله الرحمن الرحیم
توکلت علی الله گفته بهیبت اداک سعادت آن وقت خوش
اندرون رفتم شیخ الاسلام بنظر شفقت دیده فرمودند که خواه آنچه میخواهی
گفتم خواستم فرمودند دادم و معاً آنچه خواسته بودم یافتم بیت
این طایفه را طور و طراز دگرست هر نغمه ذوق شان زساز دگرست
زین قصه چه دم زدن توانیم نظام محبوبان را راز و نیاز دگرست
بدانکه نهاده است حق تعالی در سرائر شوق و در ضمائر ذوقی از عشق و جاری
شده است عادة الله بدینکه ظاهر شود و در حرکت آید و شدید گردد آن
شوق و ذوق در وقت شنیدن آوازهای خوش که مناسبتی است
او را بالارواح و بعد دیگر حاصل میشود در سماع بر سه قسم است انوار و آثار
و هر یکی از آنها میخیزد از عوالم عالیه ملکوت و جبروت و ملک و هر یکی نازل میشود

بموضعی از مواضع ارواح و قلوب و جوارح انوار از ملکوت است بر ارواح
و احوال از جبروت است بر قلوب و آثار از ملک است بر جوارح و سماع
با جسم و متکلف است تا هم آنست که بمجرد لحن بهجوم کند بر دل و بیان
ارواح قاصر است و متکلف آنست که حمل آن بر محبوب باشد خواه حق تعالی
و خواه رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم و خواه مرشد عظم الله قدره
و گاه باشد که سماع موجب کشف الله که متغیرست و منبه و حالت نموده
در سماع شعور باید اختیار نیست و از آنکه سلب شعور باشد قابل انشاء
نیست چون تشبیه باد ز دوابسته جایز است انچنانت یا مشابهت
داده اند بحالت سکاری خمر که نزد آنها هر که را هوش [illegible] باشد قابل
تعریف است این احقر العباد را وقتی که نزول حالت آمد قول و حرکت
و قیام بی اختیار باشد چنان در خود یافتم که اگر حرکت نکنم میتوانم [illegible] استمساک
مشکلی [illegible] در طبیعت غالب. خواهد افتاد پس حرکاتی که دال بر آن میبود
مستانه و شتابانه با شعور صادر شد این راقم [illegible] حضرت [illegible] ارشاد شد
که این ضعیف تکرم [illegible] نداریم و از موجود بودن شعور [illegible] نموده [illegible]
با بندگان دیگر از راه فضل و کرم سخن تحسین احوال این [illegible] مدت اشتمال [illegible]
آورده. آنچه از کتب سلف رحمهم الله تعالی مستفاد شده آنست که اگر سماع عشق
حالی باشد که واجب الوجود است عز شانه پس [illegible] است و رسول صلی الله علیه وسلم

وقتی از رسول کرامتش یعنی شنیده است که لک در محبت محبوب حلال مثل
زوجه یا کنیز میل دارد برای محبوب محرم باشد مثل غیر منکوحه یا غیر مملوکه یا امردی
بخیال فاسد حرامست و اگر پای فساد و شهوت در میان نباشد و خیال لطیف
در آن محرمات بیاید پس باکی نیست و هر که برای آن که طبع بفساد نشنود بر وی
حلال نیست و کسی که غنیا باشد سزاوار آن که پس نکرد دست بر دو کرامت تشریح نوا
تفصیل الا اهل مباح و حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در رضاه غنا فرقی کرده اند
در غنا و … غنا را حرام نوشته اند و سماع را از آداب نگاه داشته و در این فصل در
غنیة الطالبین ثبت است دیگر از آداب سماع مرقومه در شده الا … است که هر چه
از زبان خوانده شود بر آید محض به جناب حق سبحانه منصور نماید و در تحفة القادریه تصنیف
شده ابوالمعالی … رحمه الله تعالی مرقوم است که مستنبط از تصانیف امام عبد الله
یافعی است رحمة الله علیه مسطور است که آنحضرت امر بخواندن شعر به قوال فرموده و بر وجه
آمده چند دوری … در هوا پرواز نموده از نظر مردم پنهان گشتند مردم دست
مبارک ما را در مدرسه پیدا کرده آنحضرت یافتند و بعضی سوال کنند که در سماع ابیات
ذوق پدید می آید در تلاوت قرآن میسر نمیشود جوابش چنان نوشته اند
که هیجان قلب … حالت از دو چیز میشود یکی لحن خوش دوم
ذکر شوق پس اگر قاری خوش الحان باشد البته از آن ذوق می آرد
و در سوره یوسف هر کسی که معنی آن فهمیده باشد رقت پدید میکرد و در سایر عبادات

علام الله که مواضع تفصیل است موجب شغف میشود الا لمن شذ را الله و سیرت

و صحبت را شعار خود نساخته در عرصه کبیری خواندن قلیلی از آیات قرآنی با کمال

رقت و لطیفه مقری احضرا در ابتدای حالتی پیدا شده بود که مجرد خواندن

و شنیدن آیت تر دیده شورشی میکرد و مقرای در عرصه تمام عمر

خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه انکار سماع نداشت و خواجگی احمد غفر الله له

المشتهر بمخدوم اعظم و مولانا جامی قدس الله سره السامی را توغل سماع بوده و شیخ

الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله تعالی در خانه نیز و ضیافت بزرگان کرده

سماع مرتب ساخته میشود در همان خانه بیک ایوان بوده اند لیکن در گوشه

استغراق شان چنان غالب بود که خبر نداشتند که در نجا سماع واقع شده است

چنانچه خادمی که برای انعام قوالان عرض کرده فرمودند که مگر سماع شده است

و بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه از عبد الله شنیده اند و وجد کرده اند

نظم بپرده هر نغمه خوان سماع که خوش صداست نی خانه در بیان سماع العجوب

نفس مطربان خوش الحان نسیم باغ بهشت است گلفشان سماع

سماع راست رموز نهانی که جمله کسی نشناسد مگر انکه رهروان سماع

هزار میکده عشق در بغل دارد بجوم نشه ... سرگران سماع زبان راست

او را چه شرح بپردازد زبان نیست مگر است ترجمان سماع سماع خوشست

نقاب زهره را برقص آرد ز نغمه انس پری با بزرگ شان سماع

چاره بعقد دل و جان از عربده نی ؛ که هست جنس محبت بکار دوران سماع ؛ بهر
ترانه عشقی ز نزول رحمتهاست ؛ شود زمین دوران محبت وز دوران سماع ؛ شوم چون
ذره ز اشواق وجد جولان کنان ؛ که هست عشق جلوه گاه عاشقان سماع ؛ نگاهت نسبت
هر دو بنده بشنو بیان گردش ؛ بسیط عرش بود رقص دل ز جانان سماع ؛ کسی که نغمات ارغ
یا غنیمت میداند که نیست بسیج نصیبی منکران سماع ؛ سماع اگر ز شعر عزیزی دل
یار به نیه نظام سماع [illegible] و دولت جانان سماع ؛ آورده اند که حکیم فیثاغورث
تلمیذ سلیمان نبی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بخواب دید که مردی با و بدانید
که فردا کنار دریا [illegible] بر تو مکشوف خواهد شد حسب الاشاره بامدادان چون
سر بر زد [illegible] نیض احکام [illegible] رفت بساحل دریا انداخت دید که آهنگران
آهن از کوه بر آورده [illegible] میکوفتند از ادای ضرب مطرقه استنباط ضرب
و ایقاع موسیقی کرد و قصیده [illegible] دنیای دون را بر سبیل هوا [illegible]
و نغمات را بهم ترتیب داده سازی ترکیب کرد و بر روش موسیقی ادا نمود و
بنی اسرائیل را از استماعش حال متغیر گشت ؛ جمعی کثیر بتاثیر نغمات [illegible]
از خود رفته بیش از پیش راغب و طالب شدند ؛ و این علم تا زمانه [illegible]
و در احصول بوصول حقایق و معارف اشرف و [illegible] [illegible] [illegible]
کما قال النبی علیه الصلوة والسلام السماع معراج الاولیاء مخصوص [illegible]
دل وقت سماع بوی دلبر آرد ؛ جان را بسراپرده اسرار برد [illegible]

نغمه چو سر لیست مرموج ترا نه بر دارد و خروشش محفل را بر بوده بلغت غیر یونانی

مو هوا را گویند و سیقی گره را نامند یعنی اهل این فن در هوا گره میزنند

و بعضی گویند که حکیم مذکور بقوت تصفیه که از ریاضتها بهم رسانیده بود تا فلک

رسیده از حرکت فلک و مروج نغمه های مختلف عجب اوقات شنیده و بخاطر داشت

و بنای این علم بران نهاد و قومی نقل کنند که چون موسیقار پرواز آمد و بنالهای

سبب الحان او فغان شد ازو استنباط کردند و آن در آن مرغی پیدا کنند

در زمان پیشین که هرگاه بجوانی می آمد در هوا از ان بالهای خود و از سوز

یعنی او که ضعیفه دو داشت آتشش بر می آمد و دران میسوخت و خاکسترش بر زمین

میریخت و از ان بیضه و از ان بچه بهم میرسید و باز او جوان شده همچنین میشد

و در زمان گذشته بهندوستان که زمینی ست عشق خیز درویشان بصحرا

نشینی و صوم دهر و قیام لیل اوقات بسر می بردند و ورزش این علم مخصوص

میکردند البته دران اوقات تاثیر آن هم بقدر بود چنانچه یک عابد مرتاض

بیشش روی کوه سرود خوانده کوه که افتاده و جا بجا که درست داشت در آن

انداخت چون خوش ترکیب اجزا آمد صاحب جای درمیان بحمدالله

ببینند که آن متحیر مانند و نا بینا و دیگر در صحرا نغمه در آمد آهوی وحشی آمد گردن

پیش او نهاد سبحه که بکف او بود در گردنش کرد بعد از سکونتش آهو رفت

و همان سبحه در گردن میبار دید تماشائیان متعجب گشتند درین زمانه که علم را دون

سبک علم

و دیگر امثال آن و مشغول شده بسیار رونق کرده اند لیکن اثر نمانده آنچه میشود از تاثیر
اصیل اوست راقم حقیر بنابر آنکه اساتذه این فن نسبتی حاضر نبوده اند دیگری خوب
در این فن ورزیده اما طور قوالی که در اصول مراتع با حرکت دست الحال آنقدر
مرغوب افتاده که غیر آن اصلا به گوشش ایشان آید و از آن روی که نسبت سلف
آنچه به مرایه انضباط یافته است که در اول شعر عربیت که زبان سید العرب
علیه صلوة الرب هو انسب و الا فارسی که نیز لسان اولیای ولایت بهره تمام
دو در استیلای ذوق هر چه پیش آید حق است عشق را خود صد زبان دیگر است
... که در یکجا مقرر ورزند که اگر ما در شد از آنجا فوت شود و بسی چیز در مکدر
مجلس سرود به پیش چه بیش بپا آرند اگر بیشش بیان می بینند تاج سلطنت
بر سر او می [illegible] از اثر با پیش ... ان می یابند رباعیات
... [illegible] احدی پیدا است این باده نشد در خور
میخانه لیسی کن تیسی کن نظام ورین نغمه ست هر چند جز این کار دل شیدا
نیست السماع شیئ عظیم و الله هو السمیع العلیم
مریدی را که قابل عنایت باشد اول تشنه و مشتاق نمودن و امتحان ... کرده
کردن و تا مدتی در یافتن فضایل او و بعد از علم بر استقامت او در تهذیب
اخلاق شریف به بیعت بخشیدن و اگر به علم است تقید تحصیل علم احوال استغنا
بسیار است اگر خوش فهم اول کلام میشود اکتفا بر مذکور مولانا عبد الله که یکی از

حلقه‌ی اصحاب قدیم آنحضرت در ادای حقوق عنایت ورود میکنم که آن برگزیده
حق و چند دیگر بملازمت شریف یکجا مستفید شده تمنای بیعت کردند
حکم شد که باشند و بمقتضی امر مبارک از همان یاران که ایشان را هیچ برای
خوردن نه دهند بلکه تمام چه که آن سعی از تیغ گذشت بعد از دو سه فاقه دیگران را
نوکر رفته ماندند یکی مولانا عبد الله چون روز پنجم او را بفاقه گذشت و جوع
غلبه کرد مضطرب الحال بود آنروز طعامی از جای بحضور پر نور رسیده
بود فرمودند که عبد الله ابیاری مولانا فرحناک بامید فاقه شکنی حاضر شد
فرمودند تا تمام طعام را بمردم تقسیم کرد و بمولانا هیچ ندادند مولانا همچنان بجای
خود افتاده نشست روز ششم آنحضرت خربوزه میل فرموده بودند پوستهایش در
صحن افتاده بود نفس مولانا گفت که چون [illegible] بودند بخورم
و بدین قشرها دفع جوع نمایم بمجرد این [illegible] فرمودند که پوست
پوستهای خربوزه افتاده است از اینجا بردارید مبادا که مردم بخورد مولانا تن بر این
در داده دل گفت که اگر بمیرم قبول است لیکن الحال از اینجا نمیروم و نزدیکش بقرب
بهلاک رسیده آنحضرت بعد از اتمام روز هفتم شب یاد فرموده همراه خود در
یک طرف طعام خورانیدند آنگاه سرافراز بیعت ساختند و تربیت کردند و توجه
نیکو بهر رسم حلقه و مراقبه که اطوار نسبت که اصل آن حضور مناسب فرح مبارک
بفراغ ازان دور افتاده بلکه در عین مجلس درس و گفتگو با مردم زبان

[illegible]

حسب مرتبه و واسطه [illegible] ارباب دل که با خصوصیت در زمانیکه و اشتغال

تکلم با اهل محفل بر توجه خاطر بطرف قلوب گوشه نگاهی بسوی صاحب معامله

[illegible] دیگر چیزی بود که بر دل نشسته و می بود که در عالم سینه بسینه

نسبتی هم که آب آن [illegible] تواند [illegible] و مرجع آن بود داشتی توان خواند [illegible]

تاثیر فیض در وقت خوشی مزاج مبارک و [illegible] خواه [illegible] تا نسبتی که مشغول

کمال نسبت باشند وقتی در خلوت هم و تعلیم اشتغال یا خلوت [illegible]

در صحبت کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن ارباب اشتغال [illegible] که از حجره بیرون [illegible]

و اگر بقدر ضرورت بر آیند اگر اندک توجه خاطر بطرف دیگری [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] بسیار [illegible] حاضر شوند کم نشینند و اهل [illegible]

روغن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] [illegible]

و اگر کسی مشغول [illegible] ارادت [illegible] او درویش [illegible]

[illegible] خرقه مشغول باشد [illegible] ترک تجرید لازمه این طریق [illegible] خود هم [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] بهم رسیده بود [illegible]

[illegible] شریف [illegible]

و الا [illegible] مولانا قطب الدین سلمه الله تعالی بوجود آمده و الیوم [illegible]

[illegible] میرزا حسین اکبرآبادی [illegible] قاعده داشت

از اول بامداد خود را مستفیض ملازمت میساخت در آنوقت بابرکت که نگاه مبارک

بروی افتاد عجب حالی که هرگز ندیده بود چنانچه میفرمودند که جای غریبی دیدم که [illegible]

مذکور مولوی صاحب سرمایه بود و خدمت خطابت و وظیفه معین داشت القصه

نفس اماره اش مطالب تزویج نا بکرد و استشاره این امر از آن مرشد

عالیان نمود فرمودند که صاحب شغل را این همی باید او این در خیال [illegible] داشت

که مولوی دیگر [illegible] که ندامت نفس میرزا که گذاشت را اصرار کرد فرمودند اختیار [illegible]

و در خلوت خاص با یاران ارشاد کرده که میرزا را فراخی رزق و غلبه شهوت [illegible] داده

آورده است اگر [illegible] نمانند محظوظ خواهند شد [illegible] میرزا که خدا شد عنقریب [illegible] گشته

از خدمت و وظیفه اش [illegible] موقوف [illegible] و کرد [illegible] و نسبت باطنی بسبب نقض

میرزا بعد از ان [illegible] رفت و مدتها [illegible] مظهر [illegible]

مولانا نور محمد [illegible] تقصیر [illegible] مطلب حضور [illegible]

خادم [illegible] هم بود و همچنین میر عظیم که [illegible] بود که [illegible] اورا

مردم [illegible] در امری که قبول [illegible] شده

[illegible] چه [illegible] بیافت و مریدان بسیار [illegible] دو [illegible]

شریفه مولوی مذکور [illegible] بود مردم میگفتند که بعد از مولانا نور محمد [illegible]

اگر کسی هست همین مرد است او را هم هوای تزویج در گرفت و مقتضای [illegible]

ممنوع گشت و بشومی نفس بازماند و مسلوب الحال شده و مریدان [illegible] شده

تا دم آخر بجز زیارت نشسته دعا استماع کرده و فایده نیافت سستی مشغول بود در
شغل اول موجب حجاب می‌شود اگر منقطع شد و بتوبه و استغفار متوجه گشت البته
بعنایت الهی رفع حجاب میکرده و از بجز نیز هدایت میکشد اللهم احفظنا منها واما
ابتدای بیعت امر نمود بادای اشراق بعد صلوة میشکرو استعاذه و استغفار و
نوافل بعد مغرب مثل اوابین و حفظ الایمان و سنت بعد عشاء و تسبیح
و تحمید و تهلیل بعد از صبح و بعضی را بعد صلوة نماز مغرب و در باب تصور
بودن خود بصحبت حقیقی را ارشاد فرمودند: تعبد حتی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
فان لم تکن تراه فانه یراک و توجه آنحضرت در حضور و غیبت اگر چه فاصله
مشرق و مغرب باشد یکسان است چنانچه اکثر احباب اکثر این معامله در پیش خود
دارند همه اخوان ورا همچنین بسمع رسیده و بارها بزبان مبارک گذشته که اگر
شیخ بسوی باشد اگر خود بمشرق و مرید شان بمغرب بود از حال او آگاه باشد
شخصی در اورنگ آباد مگر برادر آنحضرت را رنجانیده و آن سلاله انگاه هم در این
باتحاف فرستاد و فرمودند که فلانی آیا مارا دوست یکی دیگر را پناه بیعت
احوبت دوم حضرت یکه فرزند شیخ ما هستند و میدانند که برا گرده منیر تم
اجازت بعد لیاقت قاعده آن قاعده و آن مرتبه ذوق و شغف مدتها گذرانیده
دست توسل بدامن عنایت زد و مورد الطاف گشته حالات طاری و بمرساند عملی شغل
مشکلم سر خود است اجازت مراقبت طرق ذکر مجاز فرمودند اما حالتش سلب شد

حصول نسبت شیخ بچه کاری آید بعده چند مرتبه نام نامیده بخشید و
باین مقام فرموده‌اند اجازت این نسبت می باید که شخص نسبت توجه یافته باشد
و قدرت توجه آنگاه میشود که وحدت وجود حالا انعکاس شده باشد و از احوال
دیگر خود بیان فرموده که اعمال و کتب یاد نامده است پس خاطر اهل استعداد
در خاطر خطیر میرسد اکثر وردها و عادت برای تعظیم اهل وجد و مراسم ... و تکمیل
حرکات عاشقانه اینها از قبیل هم بنیه و تسبیح‌ها بعد از تشریف وغیره و ابرا
سرمایه سعادت خود دانستن معمول آن مقبول حافظ محمد در ملفوظ شیخ
حقائق میخوانند و ببیند شش در زمین گلدی ... تشریف ... که ... باقی بود
وزین مقامات نقل شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله علیه اکثر فرموده اند که چون ...
از رحلتش ... دنیا ... دیدند و حال را پرسیدند گفت که چنینی از مریدان ...
در حالت ذوق مرا اکرام داده بود این تحفه از من قبول بارگاه ... افتاد
و آنحضرت را در اجزای کشکول و مرقع و سواء السبیل وغیره کتب تصانیف
حضرت شیخ المشائخ کلیم الله رحمه الله که مشتمل بر اشغال و اعمال و دقایق
اجهای بلیغ بحضرت مولانا نور محمد و مولانا ... اجازت عنایت فرموده اند
سابق به دیگری هم اجازت داده باشند در آنحضرت را از خواستن اعمال ...
... از خلفای اجلای آنجناب که بعد از حصول علو مرتبه کار خود را
... و خود را ... از اعلی علیین باسفل السافلین رسانیده کشکول

MS 792

صبح با انجمنی از طلب بود و عرض او در جواب بیان گفت که این ها
در چهار سهل البیع هم میرسد چرا تجربه غرض الحضرت اینکه کتاب بیان اخبار
چه سود می بود و همچنین حاجی احمد که ذکرش بالا رفت قبلا درخواست خاطر
شریف مستحضر است و فرموده اند که ایشان بر خواهش خود اصرار دارند و [illegible] گذشت
هم سابق که گذشت [illegible] بعد چه شناختند و از ابا بیاید پروا اخوان به صدد
و برای اخفای اسرار بیان هم تأکید تام و آگاه کرده اند تجربه کار دیده اند
این قصص اگر به بیان رسد با اطناب میکشد بوده تحریر می آید شیخ العیار
درویش حسرت از خانه بدر رفت جد که در اماکن حضرت سلطان المشایخ
رحمة الله علیه رسیده عرض احوال خود نموده دیناری پیشش روا افتاده دید دایما
عنایت آن سلطان السلاطین است تعجب کرده در خانه رسید هر روز آن دینار را
صرف میکرد و روز دیگر همانجا تعجب خود می یافت همسایگان دیده این پریشان
روزگار را فاقه بر فاقه میگذشت و الحال بی علاقه دو سه یک دینار هر روز
تصرف می آرد مگر کیمیا آموخته است بابن گمان او را پیش شحنه شهر بردند
هرگاه به وقت تنبیه آغاز شد اظهار حال نمود از همان وقت آن دینار منقطع شد
بعد از آن چون برادر دینی بود در خانه خود که عنایت از مبدء فیاض باشد
آمده شریک ما در رزق الله شد و قسم بالله [illegible] اظهار او به اطناب [illegible]
منع فرموده بودند که از آن وجه [illegible] درشت روزی [illegible] درویش مهمان شد

و برای مدرسه شاه بود و سابق ابتدا او را علم دبیره العلامی کرده بودند حکایت
ضیا بیگ از جاهای مجهول آمده رسیده با حضار ایشان امر کردند و حضور پیش
گفت ما چیزی تناول کرده ام پرسیدند آنکه گفت سابق ابتدا داده
آنحضرت سابقین مذکور را طلبیده استفسار نمودند اقرار کرد و راست دانسته که
بود که دخل در امور ما کردی از آن وقت از ... رفت و نظر غایب شد
حافظ قاسم را عمل بسم الله برای توسعه رزق فرمودند و او را جمعیتی بهم رسید
چون او پیش امام حضرت طالب ... است از احوال با کمال آنحضرت که ...
شده بود آنجا ساخت تا شرف ملازمت آنحضرت دریافتند ... تیغ بجا دمان
پیشان نابسته افتاد فرمودند که حافظ قاسم تکالیف غربا مهربانی کردند
که پادشاه مملکت دربی آورده و از حافظ مذکور استفسار نمودند که اکنون
بسم الله عمل میخوانید عرض کرد آری فرمودند که اکنون زیاده از سابق
میخوانده باشید هر چند او زیاده کرد اثر سابق بسم تمام از اخلاص او گرفت
بود ... بسیار از آن ایشان تقصیرش معلوم شد ... بجماعت ...
یافت سید خیر الله ... بشدت گرفت ... در بیرون ... بود فرمودند
که بخور حوزدن بود شفا یافتن آنگاه ارشاد کردند که بعد از این همچنان بخواهی کرد
دانجوف ... نخواهی گفت اعمال چند که از حافظ اسعد با آنحضرت
رسیده یکی نقل نموده اند تا التعجب بمولانا نور محمد مدظله آنجا و این احقر

بعد فراغت از اشغال مراجعت فرموده اند بالتماس احقر به طلب خاطر خود مرا به ۸
الا یک شغل که اسم مجرد است مشغول فرمودند احقر در خلوت برده خود بکمال بشاشت
ملاطفت کرده روبروی احقر نشسته و اعضای احقر را بدستهای مبارک گرفته 7 A2
و بیست نشستند تعلیم فرمودند الحال دانسته شد که این رازوکار داری در خلوت
شود رجعا واستقلالا ... الحمد لله ... و شاید وقت هم موافق
باشد زبان از شکر آنجناب قاصر است که ... کرده اند و بار ... عنایت پرورش
فرموده اند ابتدای تفضل و رحم این که بنده از آن رو نوشت که در اثبات صحبت
حسن بصری رحمة الله علیه که سند چشتیه باو میرسد با امیر المومنین سیدنا
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه العزیز کتابی تصنیف فرموده اند و این گویا
در جواب بعضی مشائخ معاصر نقشبندیه بود که در کتب تصنیف خود درج
نموده بودند که ملاقات حسن بصری با امیر المومنین علی کرم الله وجهه ثابت
نشده و این تنازع در باب قال است و از باب حال همه سلاسل را که اصل
شان یکیست برحق میدانند القصه وقتی بنده حاضر گشته بود و اجزای
نسخه پیش روی مبارک نهاده بود احقر آن اجزا را بدست داشته قدری
مطالعه نمود و از جمله نکتهٔ نسخه مذکوره مستفسر شد فرمودند که درین نزدیکی
باین تقریب تصنیف کرده ام عرض کردم که نامی برای آن معین شده
فرمودند آری ... عرض کردم که اگر فخر الحسن نام این نسخه باشد مناسب مینماید

صبح اقبال چهره سعادت بکمال بشاشت آمده بنگاه عنایت سوی بنده
دیده فرمودند که در نیز همین نام بخاطر رسیده و آثار کمال رضا و عنایت
در حق خود یافتم در زبان توهم اقوال و افعال و اشعار این ناکاره را جا قبول
خاطر دریا مقاطر گشت در بعضی اوقات استغراق در مزاج شریف
تا بقدر غالب که از حاضر باشان دایمی هم اگر بحضور نشسته پرسیده‌اند
گریستی چند کسان که با امور خود مشغول بی تکلف دراز کشیده باشند
و آنحضرت را دیده برای تعظیم برخیزند از خوشی طبیعت کرم طویت
غیر متناهی که مانع و از اینکه اتباع مرتضی شریف راعی ادب بظهور نمیرسد
تاکید در صدق کلام بمرتبه که بسهولت حرفی غیر حق بر زبان مبارک نیاید
وقتی احقر عریضه ارسال داشته و امری را که خلاف قیاس بنظر می‌آمد
غیرممکن نوشته بود ارقام فرمودند که غیرممکن سوای شریک باری دیگری
نیست ممکن را غیرممکن نوشتن بعید از صدق است هدایتی بود که تعلیم فرمودند
زهی معلم عرفان الهی که تا کسش راند از اطوارش گواهی هدایت بخش
عالم رشد و دین ... را بجز علم و حکم نگین دلش را راه باد هرجا بی
نگاهش را از قصر خدا عیانی بجانب قلم محمودش بار شاد و ز ارشاد وجودش
صفه‌ای ملک ایجاد دم از صیقل مرآت دلها زد یک جوهر طاعات دلها
بقصد احمدی رنگ رنگینی بنفشستان ربا یافت کار تربیت از

چو فخر از حضرت حق قطب اقطاب جهان ... دین ... زده بنای شیخ
بهاء الدین ذکریا ... باصد ... با ... بر بنیاد
بجانب ... ملک شکوه ... بجد بیت شه ... گذشت رواج عشق ۹
در آفاق داده ... دل ... گشاده ... محبوبیت از کلام
بر عنایات حق بگرفته آرام ... آسمان فخر ... تا ... مهر
و ... هفت ... گاه ... آسمان ... جلالش
معطر ... عطر ... گذشته خلق ... هدایت شد ... یکی
که ... معطر ... مظهر ... مجازی ... کوشی
... شاه مجازی ... باقیم ... شهریاری
زمین از مقدم او ناز کرده ... ناز ... کرده ... مجنون
الهی ... فضل مجذوب الهی ... ای فخر جهان تا ترا یافته ام
واله چون شده ام که چها یافته ام ... مردم همه ... خدا را از تو ... تا ... ترا هم
از خدا یافته ام ... هر ... جام فخر دین ست ... قربان نام فخر دین ست
مرا ... گرد دست ... صبح ... شام فخر دین ست ... گلشن
... بلبل ... گذشتی ... نام فخر دین ست ... تو هم ... بیا ... پیش ...
... فیض عام فخر دین ست ... روم ... ملک دل ... جان ... کند ...
جام فخر دین ست ... بجولان ... خود ... سر ... نام فخر دین ست

چون بود ملک سخن که در عجب یقیم فخر دین است * چون حال آنشاه اینجا

کار عشق کو یاد کرد مقام فخر دین است * مقام ملک عشق اندر فنا ست

نظام آفت نظام فخر دین است * از مناقب سامی احوال گرامی آنحضرت

در صحیفهٔ عزیز آورده رنج بجز یاد ... آنچه بنام آنحضرت تا لطف اعتقد

مستحضر خاطر بود قلم بند نمود امید که ارباب * عظام و خاک دروش اندرون

گشته این اضعف العباد را بدعای خیر خاتمه بر رضای حضرت شیخ یاد کنند و جزای

خیر یابند تا سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری یاسین شریف آن مظهر نور و ...

و ادعیه معنا و دوام دولت آن امر اعتقاد دست رسید اجازت ارشاد عام فرمودند

همین لفظ که اجازت نامه است * شفقت ایشان سنت و جمال بر کتاب و باید دانست

مقربان تخصیص حکم نشستن بدبستر کسی نشد و خود بدیدار عالم پناه حضرت

خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی از شیخ رحمة الله علیه شریف فرماشند و از تاریخ

جست ... ماه جمادی الآخر ... آخر شب شنبا و اول روز ...

تعالی ... علی الموحدین الا یوم اتشافوا بالنون والصاد ... تا از وجود جهان

نام و نشان خواهد بود * عشق کرامت ... خواهد بود * در چشم نظام مرد ...

ملک جهان ... تا هست جهان فخر جهان خواهد بود * در جمیع مناقب ...

حق داد مرا بجهد مرتبه * جستم چو نظام سال عمر شش از دل گفتا جمع مناقب فخریه

[illegible] بحرمت [illegible] سلسله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یاد آورده [illegible] السلام [illegible]

علیه الصلوة والسلام

121-2

الٰهی بحرمت معین عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت قطب عالم محمد نظام الدین

الٰهی بحرمت فرید عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت نصیر عالم محمد نظام الدین

الٰهی بحرمت محبوب عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت مشکل کشای عالم محمد نظام

الٰهی بحرمت فخر عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت محی الدین عالم محمد نظام الدین

الٰهی بحرمت مخدوم عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت شاه عالم محمد نظام الدین

الٰهی بحرمت غریب عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت مسکین عالم محمد نظام الدین

الٰهی بحرمت [illegible] عالم محمد نظام الدین
الٰهی بحرمت حاجت روای عالم محمد

[illegible]

[illegible] بر خاطر دل‌آزار نازک است [illegible]

[illegible] تا زنار بست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و
الصلوٰة والسلام على رسوله محمد
وآله واصحابه اجمعين اما بعد

[illegible] من [illegible] تعالى

والطريق [illegible] بحسب الضرورة

الله تعالى [illegible] الله

الذي [illegible] الذنوب

رسول الثقلين [illegible]

محمد المصطفى صلى الله تعالى عليه

وآله وصحبه وسلم [illegible]

منبع العلوم واللطائف امام

المشارق والمغارب امیر المؤمنین

وامام الاشجعین علی ابن

ابی طالب کرم الله تعالی

وجهه الی حضرت شیخ

المشائخ حضرت خواجه ابی

النصر الحسن البصری الادارة

رضي الله تعالى عنه الى حضرة

شيخ المشايخ حضرت خواجه

ابي الفضل عبد الواحد ابن زيد

رضي الله تعالى عنه الى حضرة شيخ

المشايخ حضرت خواجه ابي علي

فضيل ابن عياض رضي الله تعالى

عنه الى حضرة شيخ المشايخ

اما ثانیا الارض حضرت خواجه
سلطان ابراهیم بن ادهم
البلخی رضی الله تعالی عنه البعید
از شیخ المشایخ حضرت
خواجه سدید الدین حذیفه
المرعشی رضی الله تعالی عنه از
شیخ المشایخ حضرت خواجه

امين الدين ابي هبيرة البصري

رضي الله تعالى عنه الى محبوب

شيخ المشائخ حضرت خواجه

ممشاد علو دينوري رضي الله

عنه الى حضرت شيخ العالم

سر سلسله چشتيه خواجه

حضرت شيخ ابو اسحاق شامي

رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت شیخ
المشایخ قدوة الحق والدین خواجه
شیخ خواجه ابی احمد ابن فرسنافه
چشتی رضی الله تعالی عنه الهی
بحرمت شیخ المشایخ قطب الحق و
الدین حضرت خواجه ابی محمد ابن ابی
احمد چشتی رضی الله تعالی عنه الهی

شیخ المشائخ حضرت ناصر الحق

والدین خواجه ابو یوسف چشتی

رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت شیخ

المشائخ حضرت خواجه قطب الحق

والدین شیخ مودود چشتی رضی الله

تعالی عنه الهی بحرمت شیخ المشائخ

حضرت خواجه [illegible] حاجی شریف

زندنی رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت

شیخ المشایخ مقتدای اهل عرفان

حضرت خواجه عثمان هرونی رضی الله

تعالی عنه الهی بحرمت شیخ المشایخ قطب

العارفین سند الموحدین حضرت خواجه

بزرگ معین الحق والدین حسن سنجری

ثم اجمیری رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت

شیخ المشایخ برهان چشتیان

شهید المحبت حضرت خواجه قطب

الحق والدین بختیار اوشی کاکی چشتی

رضی الله تعالیٰ عنه الٰهی بحرمت شیخ

المشایخ حریق المحبة امام العارفین

سلطان الزاهدین حضرت خواجه

فرید الحق والدین مسعود گنج

شکر اجودھنی رضی اللہ تعالی عنہ
ابو محمد شیخ المشائخ سلطان
العاشقین رحمة للعالمین محبوب الٰہی
حضرت خواجہ نظام الحق والدین
محمد بن احمد بدایونی بخاری رضی
اللہ تعالی عنہ ابی محمد شیخ
المشائخ مستغرق بحر شہود شمس

العارفین حضرت خواجه نصیر
الحق والدین محمود دیجراغ دهلی
اودهی رضی الله تعالی عنه الی
بحضرت شیخ المشایخ حضرت خواجه
شیخ کمال الحق والدین المشهور بعلامه
رضی الله تعالی عنه الی بحضرت شیخ
المشایخ حضرت خواجه شیخ محمد

اسحق والدین رضی الله تعالی عنه

الذی بحرمت شیخ المشائخ حضرت

خواجه شیخ علی اسحق والدین رضی

الله تعالی عنه الذی بحرمت شیخ

المشائخ حضرت شیخ محمود

شیخ راجن رضی الله تعالی عنه الذی

بحرمت شیخ المشائخ حضرت

شیخ جمال الحق والدین بحرمت

شیخ حسن رضی الله تعالیٰ عنہ اللهم

بحرمت شیخ السالکین ولی الاولیا

۱۵ شیخ الاولیا حضرت خواجہ

شیخ حسن محمد رضی الله تعالیٰ عنہ

اللهم بحرمت شیخ السالکین مظہر

الله الناصر الصمد حسن [illegible]

[illegible]

شیخ محمد صاحب رضی الله

تعالیٰ عنه الهی بحرمت شیخ

السالکین فرد المحققین قطب

المدینة الشریفة حضرت خواجه

شیخ الشیخ یحیی المدنی رضی الله

تعالیٰ عنه الهی بحرمت شیخ المشایخ

المتخلق باخلاق الله والمتصف

١٩

[illegible]

یا رضا بیت اللہ [illegible]

یا اللہ بحضرت خواجہ شیخ کلیم

اللہ جہان آبادی رضی اللہ

عنہ الٰہی بحرمت شیخ [illegible]

سراج الدین [illegible] الباقین

حضرت خواجہ شیخ نظام

الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ

[illegible]

الٰہی بحرمت شیخ السالکین

الاولین والآخرین محبوب النبی

محبوب رب العالمین حضرت

محی الدین شیخ [illegible] الحق والملة والدین محمد

و مرشد [illegible] رضی

الله تعالیٰ عنه الٰہی بحرمت شیخ

السالکین سراج السالکین شیخ

العارفین خواجهٔ خواجگان

غریب نواز حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] محمد [illegible]

[illegible] فقال [illegible] اللهم صل على [illegible]

[illegible] احسن [illegible]

[illegible] الفصيح [illegible]

[illegible] الذي [illegible]

[illegible] الاولين [illegible]

[illegible]

[illegible]

وتسميته [illegible]

[illegible]

وأحكامه [illegible] الذي [illegible]

[illegible]

كما [illegible]

[illegible] على الله [illegible]

بسبب جمال الذين في صورهم حسنا

وأفعالهم كمال وأحوالهم في حبنا

القلوب كأنه الله والقلوب في ظاهر الإسلام و

السلام في أولادهم والذين في حبهم ٢٢

نور محمد في أحبابنا سادتنا وملكهم وعلى

الذين طلبوا منا الكبار وسلم

تسليما كثيرا كثيرا برحمتك يا أرحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ای ... خلق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الدین

[illegible] شیخ فرید الدین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر جان حضرت سلطان احمد شیخ [illegible]	ای سلطان عالی [illegible] تاج جمال الدین
ای در سلطنت [illegible] عاشق	کریمی [illegible]
ای عالی [illegible] احمد [illegible]	ای شیخ [illegible]
ای قطب [illegible]	ای [illegible]
تو عارف و عالم [illegible]	ای شیخ [illegible]
ای [illegible]	ای شیخ [illegible]
تو [illegible]	محبوب [illegible] فخر الدین
ای [illegible]	ای [illegible]

۳۵

در وقت عبادت [illegible] شیخ [illegible]
مشهور شد [illegible] سلیمان [illegible]

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

تو واحد نور محمد سائين — تون ري ڪير ٻيون ڪو سائين

درد منهنجي تون طبيب سائين — ڪلي آفت تو در ٿيو امين

محبت غم تنهنجي اسان پچائين — خدا مون نور محمد سائين

آيا نور محمد [illegible] — [illegible] تي تون [illegible]

ٻاجهه ڪرين تو رب ڏاڍي — [illegible] ليکي [illegible]

انڌيارين ۾ ڪا [illegible] — تو واحد نور محمد [illegible]

[illegible] عرش تون [illegible] — رب رحيم تدي [illegible]

[illegible] — آهي [illegible]

[illegible] — تو واحد نور محمد [illegible]

[illegible] — تون [illegible]

[illegible] — [illegible]

۲۶

[illegible] ہادی [illegible] — [illegible] سائیں

[illegible] — [illegible]

توں [illegible] کی — [illegible] کی

[illegible] دکھلائیں — خواجہ [illegible] سائیں

[illegible] — [illegible] شیر [illegible] ی

[illegible] ہووے — [illegible] ہووے

۲۷ میں [illegible] توں [illegible] سائیں — خواجہ [illegible] سائیں

[illegible] ہووے — [illegible] نا

[illegible] ہووے — [illegible] کی

[illegible] — خواجہ [illegible]

[illegible] — [illegible] شاہ کی

[illegible] گوائی — [illegible] کی

[illegible] سائیں — [illegible] سائیں

[illegible] ہووے — [illegible] کی

نا چدون خسرو کریں — رب کون فخر زریں

[illegible] قیصر [illegible] — خواجہ نور محمد سیاں

سر [illegible] صاحب — تخت عشق [illegible] صاحب

[illegible] دی [illegible] — عالم ہوون [illegible] صاحب

[illegible] ساعت — خواجہ نور محمد سیاں

دامان عشق [illegible] — [illegible] ودھی [illegible]

[illegible] ۲۸ — دونیاں [illegible]

[illegible] — خواجہ نور محمد سیاں

[illegible] — [illegible]

[illegible] — مشرق مغرب [illegible]

عاجز [illegible] — خواجہ نور محمد سیاں

[illegible] — [illegible]

[illegible] — تخت [illegible]

[illegible] — خواجہ نور محمد سیاں

[illegible]	[illegible]
فلک حسن [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
جامه [illegible]	[illegible]
[illegible]	جامه [illegible]
[illegible]	خواجه [illegible]
عینک [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] وصال [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
نازو [illegible] داغ [illegible]	[illegible]
گل [illegible]	خواجه [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	گل [illegible]

٢٩

[illegible] محمد سلیمان		[illegible]
	تمام شد [illegible]	

تاریخ وصال حضرت خواجه محمد سلیمان
که بتاریخ هفتم ماه صفر روز پنجشنبه در
۱۲۶۷ هجری رحلت فرمودند قال مترجم

قطعه تاریخ

۳۰

سلیمان ثانی رحلت چو فرمود

بیکبار جهان ظلمت فزود

پی سال وصالش هاتف غیب

۱۲۶۷

بگفتا آفتاب چشتیان بود

تواریخ اعراس مشائخ دہلی کہ حسب آثار الصنادید ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]								
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۱۳۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۳۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جتنہا رشمول خضیوخ لا و رسول الوجی عادلہ [illegible]

[illegible]